



باز آرای نظام امنیتی و حقوقی جهانی: تحلیل پیوند میان پایان منازعه روسیه و اوکراین و توافقات اقتصادی – استراتژیک آمریکا و روسیه در حوزه قطب شمال

علیرضا رضایی^۱، محمدرضا قنبری سلحشور^۲، مهدی اسکندری خوشگو^۳

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۲/۱۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۶/۱۷

صص: ۲۰۰-۱۶۷

شابا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۳۸۱-۰۳۱۷-۲۷۱۷



چکیده

تحولات ژئوپلیتیکی سالهای اخیر، به‌ویژه منازعه روسیه و اوکراین و تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ در قطب شمال، نشانه‌هایی از تحول در ساختار نظم امنیتی و حقوقی بین‌المللی ایجاد کرده است. هم‌زمان، اهمیت فزاینده منابع انرژی، مسیرهای نوین کشتیرانی، تغییرات اقلیمی و موقعیت راهبردی آرکتیک، این منطقه را به یکی از کانون‌های اصلی رقابت و همکاری قدرت‌های بزرگ تبدیل کرده است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل پیوند ژئوپلیتیکی میان پایان منازعه روسیه و اوکراین و امکان شکل‌گیری ترتیبات اقتصادی – استراتژیک میان آمریکا و روسیه در قطب شمال و بررسی پیامدهای آن برای نظم جهانی انجام شده است. پایان منازعه روسیه و اوکراین چگونه می‌تواند زمینه بازتنظیم روابط آمریکا و روسیه و شکل‌گیری همکاری‌های اقتصادی – امنیتی در قطب شمال را فراهم سازد؟ یافته‌ها نشان می‌دهد کاهش تنش در اوکراین می‌تواند فضای سیاسی لازم برای گذار از تقابل فراگیر به رقابت مدیریت‌شده و همکاری موضوعی در آرکتیک را ایجاد کند. باین‌حال، چنین روندی به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل، به‌ویژه UNCLOS، مشارکت دولت‌های قطبی، توجه به حقوق جوامع بومی و الزامات زیست‌محیطی وابسته است. آینده قطب شمال می‌تواند به آزمونی برای شکل‌گیری نظامی چندقطبی، چندجانبه و مبتنی بر قواعد تبدیل شود.

کلیدواژه‌ها: نظم جهانی، روسیه، اوکراین، ایالات متحده آمریکا، قطب شمال.

۱. گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)
dralireza.rezaei@iau.ac.ir

۲. گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۳. دانشجوی مقطع دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، گروه حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

مقدمه

نظام بین‌المللی در دهه‌های اخیر شاهد دگرگونی‌هایی بوده است که صرفاً در قالب تغییر ائتلاف‌های سیاسی یا جابه‌جایی قدرت نظامی قابل توضیح نیست. تحول در ساختار اقتصاد جهانی، افزایش اهمیت مسیرهای ارتباطی جدید، تغییرات اقلیمی، ظهور قدرت‌های اقتصادی غیرغربی، رقابت بر سر منابع راهبردی و گسترش فناوری‌های نوین، همگی موجب شده‌اند مفهوم «قدرت» از ظرفیت صرفاً نظامی دولت‌ها فاصله گرفته و به مجموعه‌ای مرکب از قدرت اقتصادی، فناوری، حقوقی، ژئوپلیتیکی و نهادی تبدیل شود. در چنین شرایطی، جنگ روسیه و اوکراین و رقابت فزاینده در قطب شمال را نمی‌توان دو پدیده کاملاً جدا از یکدیگر دانست. منازعه روسیه و اوکراین از فوریه ۲۰۲۲ به یکی از مهم‌ترین نقاط اصطکاک در ساختار امنیتی اروپا و جهان تبدیل شد. جنگ مذکور علاوه بر آثار انسانی و سرزمینی، روابط روسیه با ایالات متحده و کشورهای اروپایی را به شدت متأثر ساخت و مجموعه‌ای گسترده از تحریم‌های اقتصادی، محدودیت‌های فناوری، اختلال در زنجیره‌های تأمین و بازآرایی بازار انرژی را به دنبال آورد. اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۶ نیز بسته جدیدی از تحریم‌ها علیه روسیه تصویب کرده است که بخش‌های انرژی، مالی و اشخاص و نهادهای روسی را هدف قرار می‌دهد. با وجود چنین شرایطی، منطق روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که تقابل میان قدرت‌های بزرگ الزاماً نمی‌تواند برای مدت نامحدود در وضعیت تشدید مستمر باقی بماند. قدرت‌های بزرگ، حتی در دوره‌های رقابت شدید، در حوزه‌هایی که منافع مشترک دارند به گفت‌وگو، مدیریت بحران و ایجاد ترتیبات حداقلی همکاری نیازمند هستند. قطب شمال یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی است که چنین امکانی را فراهم می‌کند؛ زیرا از یک‌سو دارای اهمیت امنیتی و نظامی فزاینده است و از سوی دیگر، حوزه‌ای برای حمل‌ونقل دریایی، انرژی، مواد معدنی، پژوهش علمی، محیط زیست و تجارت بین‌المللی محسوب می‌شود. اهمیت قطب شمال در دهه‌های گذشته به دلیل تغییرات اقلیمی و کاهش نسبی یخ‌های دریایی افزایش یافته است. توسعه مسیرهای دریایی شمالی، به‌ویژه «مسیر دریایی شمالی»، امکان ایجاد ارتباط کوتاه‌تر میان اقیانوس آرام و اطلس را مطرح کرده است. روسیه این مسیر را بخشی اساسی از راهبرد اقتصادی و ژئوپلیتیکی خود می‌داند و در سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری قابل توجهی در زیرساخت‌های آن، ناوگان یخ‌شکن، بنادر و سامانه‌های ناوبری انجام داده است. در سال ۲۰۲۶ نیز صادرات نفت روسیه از طریق مسیر دریایی

شمالی افزایش یافته و گزارش‌ها از انتقال حدود شش میلیون بشکه نفت از این مسیر در ماه‌های نخست فصل کشتیرانی حکایت دارند. در مقابل، ایالات متحده نیز قطب شمال را دیگر یک منطقه پیرامونی تلقی نمی‌کند. موقعیت آلاسکا، مجاورت با روسیه، اهمیت تنگه برینگ، منابع انرژی و معدنی، خطوط ارتباطی جدید و نگرانی از حضور چین در منطقه، همگی واشنگتن را به سمت افزایش توجه راهبردی به قطب شمال سوق داده‌اند. راهبردهای آمریکایی در سال‌های گذشته به‌طور صریح از افزایش رقابت ژئوپلیتیکی در منطقه سخن گفته‌اند و روسیه و چین را از مهم‌ترین عوامل تغییر محیط امنیتی قطب شمال دانسته‌اند. در چنین شرایطی، پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که چگونه پایان یا کاهش منازعه روسیه و اوکراین می‌تواند به ایجاد فضای سیاسی لازم برای نوعی بازتنظیم روابط آمریکا و روسیه و در نتیجه شکل‌گیری همکاری‌های اقتصادی — استراتژیک در قطب شمال منجر شود و چنین روندی چه پیامدهایی برای نظم امنیتی و حقوقی جهانی خواهد داشت؟ فرضیه اصلی مقاله بر این مبنا استوار است که کاهش پایدار تنش میان روسیه و غرب، در صورت همراه شدن با سازوکارهای حقوقی و امنیتی معتبر، می‌تواند قطب شمال را از عرصه تقابل فزاینده به عرصه رقابت مدیریت‌شده و همکاری محدود تبدیل کند؛ اما چنین تحولاتی تنها زمانی به بازآرایی پایدار نظم جهانی منجر خواهد شد که در چارچوب حقوق بین‌الملل، مشارکت سایر کشورهای ذی‌نفع، حقوق مردم بومی و قواعد زیست‌محیطی صورت گیرد. اهمیت این بحث در آن است که نظم جهانی آینده احتمالاً نه بازگشت کامل به نظم تک‌قطبی دهه ۱۹۹۰ خواهد بود و نه الزاماً شکل کلاسیک نظام دوقطبی جنگ سرد را تکرار خواهد کرد. احتمالاً با نوعی چندقطبی شدن مدیریت‌شده مواجه خواهیم شد که در آن قدرت‌های بزرگ در برخی حوزه‌ها با یکدیگر رقابت و در حوزه‌های دیگر همکاری می‌کنند. قطب شمال نمونه بسیار مناسبی برای بررسی چنین نظامی است. روسیه در این منطقه دارای طولانی‌ترین خط ساحلی قطبی و زیرساخت‌های قابل توجه است؛ آمریکا از طریق آلاسکا حضور مستقیم دارد؛ کانادا و کشورهای نوردیک منافع گسترده‌ای دارند؛ چین اگرچه کشور قطبی نیست، خود را «کشور نزدیک به قطب شمال» معرفی کرده و در فعالیت‌های علمی و اقتصادی منطقه‌ای حضور یافته است. بنابراین هرگونه توافق میان مسکو و واشنگتن نمی‌تواند بدون توجه به سایر بازیگران، چارچوبی جامع برای آینده قطب شمال ایجاد کند. از منظر حقوقی نیز وضعیت پیچیده‌تر است. حقوق دریاها، به‌ویژه کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها،

قواعد مربوط به دریای سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی، فلات قاره و فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی را تنظیم می‌کند. ماده ۷۶ کنوانسیون، چارچوب حقوقی تعیین حدود خارجی فلات قاره را مشخص کرده است. روسیه نیز در سال‌های اخیر اطلاعات و اصلاحات مربوط به ادعاهای فلات قاره خود در اقیانوس منجمد شمالی را به کمیسیون حدود فلات قاره ارائه کرده است. بنابراین، قطب شمال صرفاً مسئله‌ای ژئوپلیتیکی نیست؛ بلکه یک آزمایشگاه حقوق بین‌الملل نیز محسوب می‌شود. هرگونه توافق اقتصادی یا امنیتی میان قدرت‌های بزرگ باید با قواعد حقوق دریاها، مقررات سازمان بین‌المللی دریانوردی، قواعد حفاظت از محیط زیست، حقوق دولت‌های ساحلی و حقوق جوامع بومی سازگار باشد.

۱- تحلیل ژئوپلیتیک منازعه روسیه و اوکراین: ضرورت گذار از تقابل نظامی به ثبات منطقه‌ای

منازعه روسیه و اوکراین را نمی‌توان صرفاً یک جنگ دو دولت دانست. جنگ مذکور از ابتدا دارای ابعاد گسترده‌تری بوده و به محل برخورد چند مجموعه منافع ژئوپلیتیکی تبدیل شده است. امنیت روسیه، آینده ناتو، جایگاه ایالات متحده در اروپا، امنیت انرژی، استقلال سیاسی اوکراین و معماری امنیتی پس از جنگ سرد، همگی در این بحران درگیر شده‌اند. از منظر روسیه، گسترش ساختارهای امنیتی غرب به سمت شرق اروپا یکی از مهم‌ترین زمینه‌های نگرانی راهبردی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، اوکراین و بخش بزرگی از دولت‌های اروپایی جنگ را در چارچوب دفاع از حاکمیت و تمامیت ارضی اوکراین تفسیر کرده‌اند. آمریکا نیز ضمن حمایت گسترده از اوکراین، تلاش کرده است از تبدیل جنگ به رویارویی مستقیم میان ناتو و روسیه جلوگیری کند. طولانی شدن جنگ، اما، هزینه‌های قابل توجهی برای تمامی طرف‌ها ایجاد کرده است. روسیه با هزینه‌های نظامی، تحریم‌های اقتصادی و محدودیت دسترسی به فناوری‌های غربی مواجه شده است. اوکراین با تخریب زیرساخت‌ها، کاهش جمعیت و نیاز گسترده به کمک‌های خارجی روبه‌رو است. اروپا نیز با مسئله انرژی، هزینه‌های دفاعی و پیامدهای اقتصادی و امنیتی جنگ مواجه شده است. آمریکا نیز با ضرورت حفظ حمایت از اوکراین، مدیریت روابط با اروپا و جلوگیری از تشدید رقابت همزمان با چین روبه‌رو است. از همین رو، انگیزه‌های مربوط به پایان جنگ تنها در سطح انسانی یا حقوق بشری قابل تحلیل نیستند، بلکه به محاسبات راهبردی قدرت‌های بزرگ نیز مربوط می‌شوند. در

سپتامبر ۲۰۲۶، تلاش دیپلماتیک آمریکا برای احیای مذاکرات بار دیگر فعال شده است. دیدار نمایندگان آمریکا با ولادیمیر پوتین در مسکو بیش از سه ساعت ادامه داشته و مقام‌های روسی آن را مفید و سازنده توصیف کرده‌اند، هرچند پیشرفت مشخصی در حل اختلافات حاصل نشده است. پس از آن نیز نمایندگان آمریکا در کی‌یف با ولودیمیر زلنسکی دیدار کردند و بحث درباره کاهش تنش و احیای روند مذاکرات ادامه یافت. این تحولات نشان می‌دهد که حتی در شرایط ادامه جنگ، کانال‌های مذاکره میان قدرت‌های اصلی کاملاً از بین نرفته‌اند. اما چرا آمریکا ممکن است به سمت نوعی توافق با روسیه حرکت کند؟ نخستین عامل، کاهش هزینه‌های ژئوپلیتیکی جنگ است. ایالات متحده در محیط بین‌المللی جدید با چندین چالش همزمان مواجه است. رقابت با چین در حوزه فناوری، اقتصاد و اقیانوس آرام نیازمند منابع سیاسی و اقتصادی گسترده است. ادامه جنگ طولانی در اروپا می‌تواند تمرکز راهبردی آمریکا را محدود کند. دومین عامل، مدیریت روسیه در برابر چین است. اگر روسیه کاملاً در ساختار ژئوپلیتیکی چین ادغام شود، امکان شکل‌گیری یک محور قدرتمند اوراسیایی افزایش می‌یابد. بنابراین از دید برخی محاسبات واقع‌گرایانه، کاهش تنش روسیه و آمریکا ممکن است به وا‌شنگتن امکان دهد فضای مانور بیشتری در روابط خود با مسکو ایجاد کند. سومین عامل، بازار انرژی است. روسیه یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی جهان محسوب می‌شود و قطب شمال نیز بخش مهمی از آینده انرژی روسیه را تشکیل می‌دهد. بازگشت تدریجی روسیه به برخی بازارهای جهانی می‌تواند در صورت تغییر شرایط تحریم‌ها، ساختار بازار انرژی را تحت تأثیر قرار دهد. چهارمین عامل، امنیت مسیرهای دریایی است. با افزایش اهمیت مسیرهای قطبی، آمریکا و روسیه در حوزه‌هایی مانند جست‌وجو و نجات، ایمنی کشتیرانی، پیش‌بینی یخ، ارتباطات دریایی و جلوگیری از حوادث زیست‌محیطی منافع مشترک دارند. با وجود این، نباید چنین نتیجه گرفت که پایان جنگ آسان یا قطعی است. روسیه و اوکراین همچنان بر سر سرزمین، تضمین‌های امنیتی، آینده عضویت اوکراین در ناتو و شرایط تحریم‌ها اختلافات عمیق دارند. گزارش‌های ۲۰۲۶ نیز نشان می‌دهد که مذاکرات هنوز به توافق نهایی منتهی نشده‌اند. از همین‌جا مفهوم «پیش‌شرط امنیتی» اهمیت می‌یابد. توافق در اوکراین، اگر پایدار باشد، می‌تواند فضای لازم را برای بازگشت تدریجی روابط اقتصادی و سیاسی میان روسیه و غرب ایجاد کند. چنین بازگشتی الزاماً به معنای عادی‌سازی کامل روابط نیست، بلکه می‌تواند به معنای ایجاد کانال‌های همکاری

موضوعی باشد. قطب شمال یکی از بهترین حوزه‌ها برای چنین همکاری محدودی خواهد بود؛ زیرا بسیاری از موضوعات آن ماهیتی فنی دارند و الزاماً مستقیماً به مسائل ایدئولوژیک یا سرزمینی اروپا مرتبط نیستند.

۲- اهمیت قطب شمال برای روسیه

روسیه به عنوان یکی از ابرقدرت‌های انرژی جهانی ذخایر هیدروکربنی، نقش تعیین کننده ای در معادله های بین المللی انرژی دارد. ذخایر عظیم نفت و گاز روسیه سبب شده است این کشور با تحکیم ارکان مادی هژمونی خود بر اقتصاد جهانی، از انرژی به عنوان ابزار اعمال قدرت و کسب ثروت بهره برداری کند (Faraji Rad and Salehi Dolatabad, 2018). انرژی مهم ترین و اصلی ترین عنصر سیاست خارجی روسیه را تشکیل می دهد؛ به طوری که دیمیتری ترین از کارشناسان برجسته روسی می گوید «پیروزی های روسیه در اواخر قرن نوزدهم به سبب ارتش و نیروی دریایی آن کشور بود، اما اکنون نفت و گاز طبیعی، پیروزی های روسیه را رقم میزند» (Dehghani Firouzabadi and Mousavi, 2013). اهمیت ژئوپلیتیکی روسیه در قطب شمال به دلیل ذخایر معدنی حیاتی و موقعیت استراتژیک گسترده آن، به ویژه با توجه به افزایش علاقه جهانی به قطب شمال به دلیل خطوط کشتیرانی نوظهور و دسترسی به منابع طبیعی، تقویت می شود (Peck, 2020). درگیری مداوم در اوکراین اهمیت ژئوپلیتیکی قطب شمال را برای روسیه بیش از پیش افزایش داده است، زیرا تحریم های غرب تمرکز روسیه را بر استفاده از منابع قطب شمال برای تقویت اقتصاد و جایگاه ژئوپلیتیکی خود تشدید کرده است. منطقه قطب شمال به نقطه کانونی اختلافات ارضی تبدیل شده است و روسیه، دانمارک و کانادا بر اساس قانون دریاهای سازمان ملل متحد فعالانه ادعاهای خود را در مورد مناطق زیر آب مطرح می کنند. چارچوب مذکور به کشورها اجازه می دهد تا با نشان دادن امتداد فلات قاره خود، ادعاهای خود را فراتر از ۲۰۰ مایل از خطوط ساحلی خود گسترش دهند. ادعای روسیه بر سر رشته کوه لومونوسوف، یک ویژگی زمین شناسی مهم در زیر اقیانوس منجمد شمالی، توسط دانمارک و کانادا مورد اعتراض قرار گرفته است که پیچیدگی و رقابت پیرامون ادعاهای ارضی قطب شمال را نشان می دهد. از دهه ۲۰۲۰، این اختلافات همچنان حل نشده باقی مانده اند و سبب تقویت نظامی و آمادگی های استراتژیک بین کشورهای قطب شمال شده اند، زیرا

آنها خود را برای یک محیط قطبی قابل دسترس تر آماده می نمایند. استخراج نفت و گاز در قطب شمال، نمونه ای از تلاقی کنترل منابع و استراتژی ژئوپلیتیک است. فعالیت ها مستلزم مدیریت گسترده لجستیک و زیرساخت ها هستند، زیرا توانایی انتقال منابع به بازارهای جهانی برای حیات اقتصادی بسیار مهم است. چشم انداز ژئوپلیتیکی با نیاز به ایجاد تعادل بین استخراج منابع و حفظ محیط زیست، به ویژه در مورد حقوق و فرهنگ های مردم بومی منطقه، پیچیده تر می شود. شورای اینوئیت سیرکومپولار در حمایت از حقوق بومیان و حفاظت از محیط زیست نقش محوری داشته و نشانگر تغییر از استراتژی های صرفاً نظامی به رویکردی یکپارچه تر است که عوامل اکولوژیکی و فرهنگی را در نظر می گیرد. فعالیت های نظامی در قطب شمال با آماده شدن کشورها برای پیامدهای تغییرات اقلیمی و در نتیجه دسترس به سرزمین های قبلاً غیر قابل دسترس، افزایش یافته است (Morrow and James, 1994). چنین موردی، نگرانی هایی را در میان کشورهای همسایه در مورد گسترش قابلیت های نظامی روسیه و موضع گیری قاطعانه آن در منطقه ایجاد کرده است. ترکیبی از آمادگی نظامی و ادعاهای ارضی حل نشده نشان می دهد که قطب شمال قادر است به میدان نبرد بالقوه ای برای تنش های ژئوپلیتیکی تبدیل شود، زیرا کشورها برای کنترل منابع ارزشمند و مسیرهای استراتژیک با یکدیگر رقابت می کنند. منطقه قطب شمال منابع اقتصادی قابل توجهی دارد که برای اقتصاد روسیه، به ویژه از نظر هیدروکربن ها و استخراج مواد معدنی، محوری هستند. بهره برداری از منابع یادشده، به عنوان یک محرک پویا برای فعالیت اقتصادی تلقی می شود که به طور بالقوه فقر را در جوامع قطب شمال کاهش می دهد و در عین حال تقاضای بازارهای اروپایی-آمریکایی برای محصولات و نیروی کار را نیز برآورده می نماید. استخراج نفت و گاز، مشابه استخراج طلا، نیازمند کنترل قابل توجهی بر قلمرو و لجستیک است که اهمیت استراتژیک زمین را هم برای دولت و هم برای نهادهای سرمایه داری درگیر در این فعالیت ها برجسته می کند. کشف ذخایر گسترده نفت و گاز در قطب شمال، به ویژه در شمال آلاسکا، توجه ژئوپلیتیکی به قطب شمال را افزایش داده است. برآوردها نشان می دهد که تقریباً ۳۰٪ از ذخایر گاز کشف نشده و ۱۳٪ از ذخایر نفت کشف نشده جهان در قطب شمال واقع شده است. ارزیابی منابع منطقه قطب شمال که در سال ۲۰۰۸ انجام شد، نقطه عطفی در درک پتانسیل منابع منطقه بود و در نتیجه علاقه بین المللی به توسعه منابع قطب شمال را برانگیخت. پروژه های بزرگ، مانند کنسرسیوم بین المللی برای میدان گازی شتوکمان، شامل سرمایه گذاری ها و مشارکت های

قابل توجهی هستند که بر پیامدهای ژئوپلیتیکی استخراج هیدروکربن در قطب شمال تأکید دارند (Lupton and Danielle, 2020). فراتر از هیدروکربن‌ها، قطب شمال سرشار از مواد معدنی مختلف، از جمله فلزات کمیاب و فسفات‌ها است. منطقه مورمانسک به خاطر ذخایر قابل توجه عناصر کمیاب خاکی که برای فناوری‌های مدرن حیاتی هستند، شناخته شده است. رو سیه از نظر ذخایر سنگ معدن فسفات در رتبه سوم جهان قرار دارد و استخراج قابل توجهی از آن در منطقه مورمانسک انجام می‌شود، جایی که مزارع منحصر به فردی حاوی سنگ معدن آپاتیت با کیفیت بالا و مناسب برای تولید کود هستند. منابع زیستی قطب شمال نیز به ارزش اقتصادی آن کمک می‌نمایند. قطب شمال زیستگاه گونه‌های متنوعی از جمله ماهی‌های مهم تجاری مانند ماهی سالمون و ماهی کاد است که هم از اقتصاد محلی و هم از صنعت گسترده‌تر غذاهای دریایی رو سیه پشتیبانی می‌کنند. گله‌داری گوزن شمالی همچنان یک شیوه حیاتی برای امرار معاش جوامع بومی است که سنت‌های فرهنگی را با فعالیت‌های اقتصادی در هم می‌آمیزد. تمرکز بر استخراج منابع اغلب با خطرات و چالش‌های زیست‌محیطی همراه است. ماهیت چرخه‌ای اقتصادهای وابسته به منابع می‌تواند به دوره‌های بی‌ثباتی منجر شود و اتکای صرف به استخراج را برای جوامع دشوار سازد. فعالیت‌های استخراجی می‌تواند بر اکوسیستم‌های محلی تأثیر منفی بگذارد، دوام شیوه‌های سنتی معیشت را تضعیف نمایند و آسیب‌پذیری در برابر تأثیرات تغییرات اقلیمی را افزایش دهند (Levy, 1983). ارزیابی‌های زیست‌محیطی در منطقه قطب شمال عمدتاً بر تأثیرات پروژه‌های صنعتی یا زیرساختی منفرد متمرکز بوده‌اند، در حالی که اغلب اثرات تجمعی ناشی از فشارهای متعدد را نادیده گرفته‌اند. تمرکز بر پروژه‌های منفرد قادر است از نظر علمی و اخلاقی مشکل ساز باشد، زیرا تعاملات پیچیده و تأثیرات ترکیبی فعالیت‌های مختلف انسانی بر اکوسیستم‌ها و تنوع زیستی را در نظر نمی‌گیرد. به طور خاص، استخراج صنعتی منابع طبیعی، مانند معدن‌کاری و تصرف زمین، موجب تخریب قابل توجه محیط زیست، از بین رفتن تنوع زیستی و افزایش نرخ انقراض گونه‌ها، به ویژه در اکوسیستم‌های شکننده قطب شمال شده است. در فنلاند و سوئد، دستورالعمل ارزیابی اثرات زیست‌محیطی اتحادیه اروپا در قوانین ملی گنجانده شده است و ارزیابی‌هایی را برای شناسایی و ارزیابی اثرات قابل توجه بر سلامت جمعیت، تنوع زیستی، زمین و آب و هوا، در کنار سایر عوامل، الزامی می‌نماید. اثرات تجمعی فعالیت‌های به ظاهر مستقل انسانی، هنگامی که با تغییرات اقلیمی ترکیب می‌شوند، نشان داده‌اند که

عوامل استرس‌زای زیست‌محیطی در قطب شمال را تشدید می‌نمایند و چالش‌های بیشتری را برای اکوسیستم‌های از قبل آسیب‌پذیر منطقه ایجاد می‌کنند. تعامل بین تغییرات اقلیمی و فعالیت‌های انسانی در قطب شمال سبب درگیری‌های اجتماعی-زیست‌محیطی می‌شود. تخریب اکوسیستم‌ها، آلودگی صوتی و دسترسی محدود به زمین‌های سستی برای مردم بومی، از مسائل قابل توجه ناشی از پروژه‌های استخراجی هستند.

۳- زمینه‌های جنگ روسیه و اوکراین

جنگ روسیه و اوکراین که با تهاجم تمام عیار روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ به طرز چشمگیری تشدید شد، ریشه‌های عمیق تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد. تنش‌های دیرینه در مورد هویت و حاکمیت ملی، به ویژه در مورد تلاش‌های اوکراین برای ایجاد مسیری مستقل و همسو با نهادهای غربی، در تضاد کامل با تلاش‌های روسیه برای اعمال سلطه بر همسایه سابق شوروی خود، در مرکز این درگیری قرار دارد. ریشه‌های جنگ روسیه و اوکراین را می‌توان در مجموعه‌ای از تحولات سیاسی در اوکراین، از جمله انتخابات جنجالی ریاست جمهوری ۲۰۰۴ و اعتراضات یورومیدان ۲۰۱۳-۲۰۱۴، که منجر به برکناری ویکتور یانوکوویچ، رئیس جمهور طرفدار روسیه و متعاقباً الحاق کریمه به روسیه و حمایت از جنبش‌های جدایی طلب در شرق اوکراین شد، ردیابی کرد. اولین جرقه بحران اوکراین زمانی بود که ویکتور یانوکوویچ، رئیس جمهوری این کشور زیر فشارهای روسیه از امضای توافقنامه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا خودداری کرد. مخالفان رئیس جمهور در اعتراض به این اقدام به خیابان‌ها آمدند و سرانجام با گسترش اعتراض‌های خیابانی و کشته شدن پنج نفر، یانوکوویچ با رأی پارلمان برکنار و به روسیه گریخت. پس از این رویدادها نیروهای روسیه نیز به بهانه حمایت از روستبارهای مقيم کریمه این منطقه را اشغال کردند. سپس با برگزاری همه پرسی در ۱۶ مارس ۲۰۱۴ کریمه به طور رسمی بخشی از خاک روسیه شد. این مسئله تقابل جدی روسیه و غرب در موضوع اوکراین را فراهم آورد (Fallahi and Ameri, 2016). روسیه اقدامات نظامی خود را به عنوان اقدامی حفاظتی برای روس‌زبانان در اوکراین مطرح می‌کند و برای توجیه عملیات خود به نقش خود در شکست فاشیسم در طول جنگ استناد می‌نماید (Lavrov, 2010). برعکس، اوکراین بر

مبارزه خود برای حاکمیت و هویت ملی تأکید می‌کند. در سطح بین‌المللی، جنگ روسیه و اوکراین محکومیت گسترده‌ای را علیه اقدامات روسیه به دنبال داشته است که سبب مجموعه‌ای از تحریم‌های اقتصادی با هدف فلج کردن اقتصاد روسیه و محدود کردن قابلیت‌های نظامی آن شده است. تحریم‌ها با ترکیبی از مانورهای ژئوپلیتیکی و اتهامات از سوی روسیه مواجه شده است که دخالت غرب را به عنوان تجاوز به حوزه نفوذ خود و تهدیدی برای امنیت خود به تصویر می‌کشد. خاطره جنگ جهانی دوم در شکل‌دهی به هویت ملی روسیه و اوکراین، مخصوصاً در زمینه درگیری‌های جاری آنها، نقشی محوری داشته است. تفاسیر و بازنمایی‌های متفاوت از جنگ جهانی دوم، روایت‌هایی را دامن زده است که نه تنها منعکس‌کننده آگاهی تاریخی هر کشور است، بلکه به عنوان ابزاری برای توجیه سیاسی در مبارزات معاصر نیز عمل می‌نماید. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هر دو کشور شروع به بازسازی روایت‌های تاریخی خود کردند، به‌طوری‌که اوکراین، روسیه را به عنوان یک نیروی سرکوبگر و روسیه خود را به عنوان آزادکننده اروپا معرفی می‌کرد و بدین ترتیب دوگانگی در حافظه تاریخی را تقویت می‌کرد که عمیقاً با هویت ملی در هم تنیده است (Fusaro and Others, 2017). در مقابل، اوکراین با تأکید بر روایت تاریخی خود، که اغلب مضامین ظلم و ستم و مبارزه علیه سلطه روسیه را برجسته می‌کند، کوشیده است تا خود را از نفوذ روسیه دور نگه دارد. چنین تغییری، با بازنگری در برنامه‌های درسی تاریخ و چارچوب‌بندی رویدادهای تاریخی که حاکمیت و هویت اوکراین را در اولویت قرار می‌دهند، تسهیل شده است. اصلاحات آموزشی منعکس‌کننده یک استراتژی گسترده تر برای پرورش یک حافظه جمعی است که مسیر اوکراین به سوی استقلال و درگیری آن با روسیه را برجسته می‌نماید. چشم‌انداز زبانی اوکراین در دهه‌های اخیر دستخوش تغییرات قابل توجهی شده است که بر وابستگی‌های سیاسی و هویت ملی تأثیر گذاشته است. در سال‌های پایانی اتحاد جماهیر شوروی، تعداد روس‌زبانان در بسیاری از استان‌های شرقی از اوکراینی‌زبانان بیشتر بود، اما تا سال ۲۰۰۱، اوکراینی‌زبانان به جز در کریمه، دونتسک و لوهانسک به اکثریت تبدیل شدند. در حال حاضر، بیش از دو سوم شهروندان اوکراینی، زبان اوکراینی را به عنوان زبان مادری خود می‌شناسند و بخش قابل توجهی از آنها در مناطق شرقی به دو زبان اوکراینی و روسی صحبت می‌نمایند. تغییرات مذکور، زبانی به سیاست‌های دولتی نسبت داده می‌شود، مانند قانون زبان سال ۲۰۱۹ که توسط رئیس‌جمهور سابق پترو

پوروشنکو امضا شد و زبان اوکراینی را به عنوان زبان رسمی دولت تعیین می‌کند و هدف آن ترویج استفاده از آن در آموزش، رسانه‌ها و ادارات است. قانون مذکور، توسط مقامات روسی مورد انتقاد قرار گرفته است و ادعا می‌کنند که به «نسل‌کشی» روس زبانان در اوکراین کمک می‌نماید. چشم‌انداز سیاسی در اوکراین، به‌خصوص پس از الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴، به طرز چشمگیری به نفع ادغام با نهادهای غربی تغییر کرده است (Peck, 2020). حمایت از عضویت اوکراین در ناتو تا اوایل سال ۲۰۲۲ به ۶۲ درصد افزایش یافت، که نسبت به سطوح زیر ۵۰ درصد قبل از تهاجم، افزایش یافته است. به همین ترتیب، تقریباً ۶۸ درصد از اوکراینی‌ها طرفدار پیوستن به اتحادیه اروپا هستند. رهبران سیاسی مانند پترو پوروشنکو و ولودیمیر زلنسکی چنین ارتباطاتی را به عنوان وسیله‌ای برای محافظت از اوکراین در برابر تجاوز بیشتر روسیه در اولویت قرار داده‌اند. از سوی دیگر، مقامات روسیه روایتی منسجم را حفظ کرده‌اند که اقدامات سیاسی اوکراین را تهدیدی برای روس زبانان و توجیهی برای مداخله نظامی جلوه می‌دهد. مقامات روسی بارها تبعیض ادعایی علیه روس زبانان در اوکراین را به عنوان «علت اصلی» جنگ ذکر کرده‌اند، موضعی که منعکس کننده خواسته‌های کرملین قبل از درگیری است (Waldman, 2013). در پاسخ به تهدیدات درک شده از سوی روسیه، اتحادیه اروپا اقداماتی مانند طرح ۲۰۳۰ ReArm Europe/Readiness را آغاز کرده و ابزار مالی Europe for Action Security را برای تقویت تدارکات دفاعی در بین کشورهای عضو ایجاد کرده است. ابعاد اقتصادی جنگ روسیه و اوکراین عمیقاً با سیاست‌های انرژی، پویایی بازار و استراتژی‌های ژئوپلیتیکی در هم تنیده شده است. نقش صادرات انرژی در اقتصاد روسیه، که به طور قابل توجهی بر بودجه و تلاش‌های نظامی آن تأثیر می‌گذارد، در مرکز این درگیری قرار دارد. در سال ۲۰۲۳، درآمدهای حاصل از نفت و گاز بیش از یک سوم بودجه فدرال روسیه را تشکیل می‌داد که اهمیت صادرات انرژی را برای حفظ ثبات اقتصادی و تلاش‌های جنگی آن برجسته می‌کند. با پیشرفت جنگ، فشارهای فزاینده، از جمله تحریم‌ها و تورم، اقتصاد روسیه را تهدید به آسیب می‌نماید و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، را مجبور به اتخاذ تصمیمات حیاتی در مورد ادامه تهاجم در مقابل رونق اقتصادی می‌کند. جنگ روسیه و اوکراین بحران‌های انرژی موجود را که ریشه‌های تاریخی دارند، مانند تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ که توسط اعضای OAPC ترتیب داده شد، تشدید کرده است. وضعیت فعلی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از

صادرات انرژی برای دستیابی به اهداف سیاسی استفاده کرد، که یادآور بحران‌های انرژی گذشته است که ناشی از درگیری‌های ژئوپلیتیکی بود. فرضیات اساسی سیاست انرژی مبنی بر اینکه سوخت‌های فسیلی ذاتاً ارزان‌ترین نوع انرژی هستند و سیاست‌های اقلیمی مانع رشد اقتصادی می‌شوند، با بررسی دقیق‌تری روبرو شده‌اند. برخلاف وابستگی به سوخت‌های فسیلی، گذار به منابع انرژی تجدیدپذیر فرصت‌هایی را برای تاب‌آوری و پایداری اقتصادی ارائه می‌دهد. «سه‌گانه‌ی انرژی جهان» شورای جهانی انرژی بر همسویی بالقوه بین امنیت انرژی، عدالت و پایداری زیست‌محیطی تأکید می‌نماید و نشان می‌دهد که تغییر به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر می‌تواند هم مزایای اقتصادی و هم استقلال انرژی بیشتری را فراهم کند (Hill and Clifford, 2013). برای مثال، افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر با کاهش قیمت برق در مناطق آسیب‌دیده مرتبط بوده است، که نشان می‌دهد شیوه‌های پایدار قادر هستند به عنوان یک ضربه‌گیر اقتصادی در بحبوحه نوسانات بازار انرژی عمل نمایند. همزمان با دست و پنجه نرم کردن ملت‌ها با پیامدهای گذار انرژی، ایجاد تعادل بین منافع اقتصادی داخلی و سیاست‌های تجارت بین‌المللی در کاهش تأثیر رویه‌های تجاری ناعادلانه که امنیت انرژی و ثبات اقتصادی را تهدید می‌کنند، بسیار مهم خواهد بود (Mansfield and Jack, 2004). عوامل اقتصادی پیرامون جنگ روسیه و اوکراین، تعامل پیچیده سیاست‌های انرژی، روابط بین‌الملل و ضرورت گذار به منابع انرژی پایدار برای تقویت تاب‌آوری اقتصادی و کاهش آسیب‌پذیری‌های ژئوپلیتیکی را روشن می‌نماید. پویایی‌های فرهنگی و اجتماعی نقش بنیادی در جنگ جاری روسیه و اوکراین ایفا می‌نمایند، به ویژه در مورد هویت‌های ملی و روایت‌های تاریخی. چارچوب‌بندی روایت‌های پیرامون جنگ جهانی دوم به یک میدان نبرد محوری تبدیل شده است و روسیه از «جنگ بزرگ میهنی» به عنوان وسیله‌ای برای تقویت حمایت داخلی و سلب مشروعیت از حاکمیت اوکراین استفاده می‌کند.

۴- پروژه‌های مشترک روسیه و آمریکا در قطب شمال

تلاش‌های تحقیقاتی مشترک بین ایالات متحده و روسیه در قطب شمال از اوایل دهه ۱۹۹۰، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به طور قابل توجهی تکامل یافته است (Hestvik, 2020). در ابتدا، پروژه‌های مشترک متعددی توسط آژانس‌های مختلف آمریکایی، مانند بنیاد ملی علوم و

دفتر تحقیقات دریایی، پشتیبانی می‌شدند که مشارکت بین دانشمندان آمریکایی و روسی را با تمرکز بر پرداختن به مسائل مهم تغییرات زیست‌محیطی در منطقه قطب شمال تسهیل می‌کرد. نگرانی‌هایی در مورد کاهش حمایت از این ابتکارات مشارکتی در سال‌های اخیر مطرح شده است، که باعث برر سی بیشتر روندهای تأمین مالی از طریق پایگاه‌های داده‌ای مانند سیستم جایزه بنیاد ملی علوم شده است. یکی از برنامه‌های محوری که تلاش‌های مشترک را ترویج می‌دهد، طرح علمی بین‌المللی در قطب شمال روسیه است که توسط کمیته بین‌المللی علوم قطب شمال تسهیل می‌شود. طرح یادده، با شناسایی پروژه‌های مشترک در حال انجام بین محققان آمریکایی و روسی، به دنبال ارتقای تحقیقات دوجانبه است. برنامه هر ساله فهرستی از این پروژه‌ها را گردآوری و به‌روزرسانی می‌کند و اطمینان حاصل می‌نماید که محققان فعلی و آینده از فرصت‌های همکاری در قطب شمال روسیه مطلع هستند. کارگاه‌های آموزشی برگزار شده تحت ابتکار طرح علمی بین‌المللی در قطب شمال روسیه به دانشمندان هر دو کشور این امکان را داده است که چالش‌ها را بیان کرده و راه‌حل‌هایی را برای افزایش همکاری در مورد تغییرات زیست‌محیطی قطب شمال بررسی کنند. حوزه‌های تحقیقاتی شناسایی شده در این پروژه‌های مشترک، عمدتاً حول نگرانی‌های زیست‌محیطی قابل توجه، مانند فرسایش ساحلی، پایداری لایه منجمد دائمی و سرنوشت مواد منتقل شده از خشکی به دریا می‌چرخند. تمرکز مداوم بر این مسائل حیاتی، نیاز به حمایت پایدار از همکاری علمی ایالات متحده و روسیه را برجسته می‌کند. تغییرات در پویایی سیاسی و سیاست‌های زیست‌محیطی، به خصوص در ایالات متحده، سوالاتی را در مورد پیش رو این تلاش‌های مشترک مطرح کرده است. توافق‌نامه‌های آتش‌بس به عنوان سازوکاری حیاتی برای کاهش خصومت‌ها در شرایط درگیری عمل می‌نمایند و به عنوان توقف موقت خشونت عمل می‌کنند و در عین حال مذاکره برای فرآیندهای صلح جامع‌تر را تسهیل می‌نمایند. چنین توافق‌نامه‌هایی گام‌های اولیه ضروری برای تغییر یا حل و فصل درگیری‌های خشونت‌آمیز هستند، زیرا آنها یک دوره آرامش ایجاد می‌کنند که امکان بحث در مورد مسائل اساسی را فراهم می‌نماید که نمی‌توان در طول درگیری‌های فعال به طور مؤثر به آنها پرداخت. اجرای آتش‌بس قادر است چشم‌انداز سیاسی را به طور قابل توجهی تغییر دهد و لحظه‌ای از آرامش و دوری از خشونت را فراهم کند که به نوبه خود می‌تواند امیدهای غیرنظامیان را برای صلح پایدار در جوامع جنگ‌زده افزایش دهد. آتش‌بس‌ها پس

از تصویب، می‌توانند نیروی محرکه خود را ایجاد نمایند و موجب تغییراتی در ائتلاف‌های سیاسی داخلی و تقویت منافع نهادی جدید در حفظ روابط صلح‌آمیز شوند. تغییرات مذکور، حتی در حالی رخ می‌دهند که ممکن است همزمان منافع متضادی علیه آتش‌بس ایجاد شود. مشارکت طرف‌های ثالث، مانند نیروهای حافظ صلح، قادر است با نظارت بر رعایت آتش‌بس و ایجاد یک منطقه حائل که تنش‌ها بین طرف‌های درگیر را کاهش می‌دهد، ثبات توافقی‌های آتش‌بس را افزایش دهد. اثربخشی توافقی اقتصادی‌نامه‌ها می‌تواند با نقض‌های عمده به خطر بیفتد، که اعتماد را تضعیف می‌نماید و قادر است نشان‌دهنده‌ی سوءنیت بین طرفین درگیر باشد. اگرچه توافقی‌های آتش‌بس قادر هستند مفید باشند، اما خطرات ذاتی نیز دارند (Putin and Others, 2000). ممکن است طرف‌های درگیر از آنها برای تحکیم پویایی قدرت یا تجدید قوا و آماده شدن برای درگیری‌های پیش‌رو سوءاستفاده کنند و به طور بالقوه زمینه را برای تشدید خشونت در آینده فراهم نمایند. بنابراین، توافقی‌نامه‌های آتش‌بس موفق باید با دقت تدوین شوند تا به این نگرانی‌ها بپردازند و اطمینان حاصل شود که نابرابری‌های موجود را مشروعیت نمی‌بخشند یا مزیت استراتژیکی برای هیچ یک از طرفین ایجاد نمی‌کنند. در چارچوب درگیری جاری روسیه و اوکراین، گنجاندن پروژه‌های مشترک روسیه و آمریکا در قطب شمال به عنوان بخشی از توافقی آتش‌بس می‌تواند به عنوان یک رویکرد عمل‌گرایانه برای تقویت همکاری و ایجاد اعتماد عمل کند. چنین ابتکارات مشارکتی قادر است با تغییر تمرکز از تعاملات نظامی به تلاش‌های اقتصادی و دیپلماتیک سودمند متقابل، چشم‌انداز صلح پایدارتر و پایدارتر را افزایش دهد. در نهایت، اگرچه آتش‌بس‌ها در توقف خشونت و تقویت گفتگو نقش محوری دارند، اما باید با نظارت استراتژیک و حمایت بین‌المللی همراه باشند تا از مشکلاتی که اغلب با آنها همراه است، جلوگیری شود. گنجاندن پروژه‌های مشترک روسیه و آمریکا در توافقی‌نامه‌های آتش‌بس، مزایای بالقوه متعددی را به ویژه در زمینه تقویت همکاری در منطقه قطب شمال ارائه می‌دهد. با توجه به اهمیت استراتژیک قطب شمال، ایجاد تلاش‌های مشترک می‌تواند به عنوان کاتالیزوری برای بهبود روابط و ثبات در منطقه عمل نماید، ضمن اینکه به مسائل زیست‌محیطی مبرم که با تغییرات اقلیمی تشدید شده‌اند نیز بپردازد. یکی از مزایای اصلی گنجاندن پروژه‌های قطب شمال در توافقی‌نامه‌های آتش‌بس، پتانسیل افزایش همکاری بین روسیه و ایالات متحده است. قطب شمال از نظر تاریخی منطقه‌ای بوده است که هم

رقابت و هم همکاری در آن جریان داشته است، مخصوصاً پس از پایان جنگ سرد که دوران جدیدی از گفتگو بین کشورهای قطب شمال را رقم زد. در حال حاضر، تنش‌های ژئوپلیتیکی سبب تعلیق جلسات شورای قطب شمال در میان کشورهای غربی به دلیل اقدامات نظامی روسیه در اوکراین شده است. از سرگیری پروژه‌های مشارکتی قادر است چنین بحث‌هایی را احیا کند و اهمیت تعامل چندجانبه در قطب شمال، به ویژه در حوزه‌هایی مانند حاکمیت اقیانوس‌ها و حفاظت از دریاهای مجاور تأیید نماید. قطب شمال به طور نامتناهی تحت تأثیر تغییرات اقلیمی قرار دارد، که چالشی حیاتی است و اقدام فوری را ضروری می‌سازد (Holland and Hidden, 1995). ابتکارات مشترک بین روسیه و ایالات متحده می‌تواند بر اهداف توسعه پایدار با هدف کاهش اثرات تغییرات اقلیمی و حفاظت از اکوسیستم منحصراً به فرد قطب شمال متمرکز شود. برای مثال، مردم بومی قطب شمال، در کنار سازمان‌های مردم‌نهاد زیست‌محیطی، تعهد خود را به حمایت از حفاظت از محیط زیست نشان داده‌اند و می‌توانند نقش حیاتی در پروژه‌های مشترک ایفا نمایند. چنین همکاری‌هایی نه تنها به مقابله با تخریب محیط زیست کمک می‌کند، بلکه به گنجاندن دانش بومی در استراتژی‌های اقلیمی نیز کمک می‌نماید و در نتیجه رویکردی جامع به چالش‌های زیست‌محیطی منطقه را تقویت می‌کند. گنجاندن پروژه‌های قطب شمال در توافق‌نامه‌های آتش‌بس همچنین قادر است مزایای اقتصادی و علمی قابل توجهی به همراه داشته باشد. منطقه قطب شمال سرشار از منابع است و چارچوب‌های همکاری می‌تواند رشد اقتصادی پایدار را، به ویژه در بخش‌های انرژی و کشتیرانی، تسهیل نماید (Neustadt and Ernest, 1986). گنجاندن پروژه‌های مشترک روسیه و آمریکا در قطب شمال در یک توافق آتش‌بس به‌عنوان راه‌حلی بالقوه برای جنگ روسیه و اوکراین با چالش‌ها و ملاحظات متعددی روبرو است. یکی از موانع اصلی، لزوم تعهد سیاسی قوی و رهبری هماهنگ از سوی هر دو طرف درگیر است. بدون تعهد قوی به یک راه‌حل مسالمت‌آمیز، هرگونه توافقی که حاصل شود، در معرض خطر شکننده بودن و احتمال فروپاشی در ماه‌های اولیه پس از برقراری آن قرار دارد. با توجه به تنش‌های جاری، این چالش‌ها حتی برجسته‌تر می‌شوند، چرا که هر دو طرف باید صداقت و قابل اعتماد بودن خود را در نیت‌هایشان برای همکاری نشان دهند. گذار از مرحله اولیه به مرحله دوم توافق آتش‌بس، موانع قابل توجهی را به همراه دارد. مسائل جدی باید مورد توجه قرار گیرند، از جمله ایجاد اعتماد و سازوکارهایی برای اجرا، که برای پایداری

هرگونه ابتکار عمل مشترک حیاتی هستند. پیچیدگی در این زمینه، با زمینه تاریخی رقابت قدرت‌های بزرگ در قطب شمال، که به دلیل بسیج نظامی و تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی تشدید شده است، بیشتر تشدید می‌شود. چشم‌انداز ژئوپلیتیکی در حال تغییر، لایه دیگری از دشواری را ایجاد می‌کند. از آنجایی که روسیه احساس انزوای غرب می‌نماید، ممکن است هرگونه تلاش مشترک را به عنوان تهدید یا فرصتی برای اعمال نفوذ در مذاکرات تلقی کند. واکنش غرب به تجاوز روسیه عموماً ناامنی‌های مسکو را افزایش داده و منجر به یک معضل امنیتی شده است که در آن اقدامات انجام شده برای تقویت امنیت یک طرف واکنش‌های متقابل طرف دیگر را برمی‌انگیزد. پروژه‌های مشترک در قطب شمال باید عوامل مختلفی را فراتر از ملاحظات ژئوپلیتیکی سنتی در نظر بگیرند. ژئوپلیتیک انتقادی بر اهمیت هویت، امنیت زیست‌محیطی و حقوق بشر تأکید دارد که باید در هرگونه بحث در مورد همکاری گنجانده شود (Mansfield and Jack, 2004). تأثیر تحریم‌های اقتصادی را نمی‌توان دست‌کم گرفت. تحریم‌های جاری علیه روسیه به شدت بر پروژه‌های قطب شمال این کشور، به ویژه در بخش گاز طبیعی مایع، تأثیر گذاشته است. محدودیت‌ها مانع از توانایی روسیه برای مشارکت کامل در پروژه‌های مشترک می‌شود و بنابراین هرگونه همکاری بالقوه‌ای را که ممکن است بخشی از توافق آتش‌بس باشد، پیچیده می‌نماید. پرداختن به این موانع اقتصادی برای هرگونه مسیر واقع‌بینانه‌ای به جلو ضروری خواهد بود.

۵- توافق اقتصادی چند میلیارد دلاری ترامپ با روسیه در مورد توسعه قطب شمال

منطقه قطب شمال به نقطه کانونی رقابت ژئوپلیتیکی و توسعه اقتصادی، به ویژه در میان کشورهای قطب شمال، تبدیل شده است. در سال‌های اخیر، چشم‌انداز بهره‌برداری از ذخایر عظیم معدنی و هیدروکربنی، نیروی محرکه‌ای در پس‌چیزی بوده است که «هجوم سرمای قطب شمال» نامیده می‌شود و از حدود سال ۲۰۰۸ به طور جدی آغاز شد. افزایش علاقه ارتباط نزدیکی با تغییرات اقلیمی دارد که باعث کاهش سطح یخ‌ها و باز شدن مسیرهای دریایی قبلاً غیرقابل دسترس شده و فعالیت دریایی بیشتری را در قطب شمال امکان‌پذیر کرده است. روسیه، به عنوان بزرگترین کشور قطب شمال، مدت‌هاست که حضور قابل توجهی در منطقه دارد و آن را از نظر استراتژیک برای اقتصاد و امنیت ملی خود حیاتی می‌داند (Peterson, 2013). همانطور که دریاسالار الکساندر مویسیف

خاطر نشان کرد، این کشور در بحبوحه رقابت روبه رشد برای منابع و کنترل مسیرهای دریایی، به دنبال تقویت قابلیت‌های نظامی و جایگاه دیپلماتیک خود در قطب شمال بوده است. او بر حضور نظامی روبه رشد «کشورهای غیردوست» در منطقه تأکید کرد. با توجه به این پویایی‌ها، مذاکرات بین دولت ترامپ و روسیه شامل پیشنهادهایی برای پروژه‌های مشترک در حوزه‌هایی مانند عناصر خاکی کمیاب، آلومینیوم و توسعه قطب شمال بوده است. چنین همکاری اقتصادی بالقوه در چارچوب یک استراتژی گسترده‌تر برای کاهش همسویی روسیه با چین تدوین شده است، که نشان می‌دهد رویکردی مشارکتی به منابع قطب شمال قادر است به همسویی مجدد منافع ژئوپلیتیکی کمک کند. باوجود چنین پیشنهادهایی، با توجه به روابط اقتصادی محدود بین دو کشور قبل از درگیری اوکراین، منطق اقتصادی چنین همکاری همچنان مورد سوال است. چشم‌انداز ژئوپلیتیکی قطب شمال با تعامل نگرانی‌های امنیت ملی و آرمان‌های اقتصادی مشخص می‌شود. رقابت برای منابع در منطقه نه تنها نشان‌دهنده تمایل به سود اقتصادی است، بلکه اهمیت استراتژیک حفظ ادعاهای ارضی و نفوذ را در بحبوحه یک نظم جهانی در حال تحول برجسته می‌نماید. به همین ترتیب، حکومتداری قطب شمال همچنان به شبکه پیچیده‌ای از روابط بین بازیگران مختلف، از جمله سازمان‌های مردم‌نهاد، مردم بومی و جوامع علمی، برای عبور از چالش‌ها و فرصت‌های پیش آمده متکی است (Neumann, 2013). توافق اقتصادی بین دولت ترامپ و روسیه بر طرح‌های توسعه‌ای در مقیاس بزرگ قطب شمال با هدف افزایش همکاری در زمینه انرژی و استخراج منابع متمرکز است. توافق اقتصادی پیامدهای قابل توجهی برای هر دو کشور، به ویژه از نظر امنیت انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی، دارد. توافق اقتصادی نامه چارچوبی را برای سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه ایالات متحده در پروژه‌های انرژی قطب شمال ایجاد می‌کند. توافق اقتصادی نامه به گونه‌ای طراحی شده است که همکاری در بخش‌های مختلف را تسهیل نماید و از تخصص شرکت‌های آمریکایی در استخراج نفت، گاز و مواد معدنی بهره‌بردار. دولت پرزیدنت ترامپ توافق اقتصادی نامه را به عنوان یک اقدام استراتژیک برای «جدا کردن» روسیه از اتحادش با چین با ارائه فرصت‌های سرمایه‌گذاری جذاب از سوی ایالات متحده به آن، پیش‌بینی می‌کند. استراتژی مذکور، به دنبال ایجاد موازنه قدرت مطلوب‌تر در منطقه قطب شمال و افزایش نفوذ آمریکا در بازارهای انرژی است. یکی از جنبه‌های اصلی توافق اقتصادی، مدل مشارکت سرمایه‌ای آن است که کمک‌های نظامی ایالات متحده را به عنوان بخشی از بودجه پروژه‌ها در نظر می‌گیرد. رویکرد

یاد شده، با توافقات قبلی که در آنها بازپرداخت کمک‌های گذشته از روسیه انتظار می‌رفت، متفاوت است. در چارچوب جدید، شرکت مالی توسعه بین‌المللی ایالات متحده به عنوان یک شریک کلیدی، این صندوق را با همکاری نهادهای روسی مدیریت خواهد کرد. چنین مسئله‌ای، نشان دهنده رویکردی معامله‌گرانه‌تر و سودمندتر برای هر دو طرف در روابط ایالات متحده و روسیه، به ویژه در زمینه دیپلماسی معدنی است. اگرچه توافق اقتصادی فرصت‌های بی شماری برای همکاری در حوزه انرژی ارائه می‌دهد، اما با چالش‌های قابل توجهی نیز روبرو است. مسائلی مانند بررسی‌های زمین شناسی قدیمی، زیر ساخت‌های انرژی فرسوده و خطرات امنیتی مداوم، موانع بالقوه‌ای را برای اجرای مؤثر ایجاد می‌کنند. موفقیت توافق اقتصادی به شدت به صلح بلندمدت و شرایط سرمایه‌گذاری پایدار در منطقه قطب شمال بستگی دارد. نگرانی‌های زیست‌محیطی در مورد استخراج مواد معدنی وجود دارد که ممکن است با منافع جوامع محلی و بومی در تضاد باشد و نیاز به برنامه‌ریزی و مشارکت دقیق دارد. پیامدهای استراتژیک توافق اقتصادی فراتر از منافع اقتصادی صرف است. توافق اقتصادی به عنوان الگویی بالقوه برای توافقات پیش رو بین ایالات متحده و سایر کشورهای غنی از منابع طبیعی، مانند چارچوب همکاری نوظهور با جمهوری دموکراتیک کنگو، عمل می‌نماید. اعلام توافق اقتصادی چند میلیارد دلاری ترامپ با روسیه برای توسعه قطب شمال واکنش‌ها و جنجال‌های گسترده‌ای را در داخل ایالات متحده و در سطح بین‌المللی برانگیخته است. منتقدان معتقدند که توافق اقتصادی، نمادی از یک روند گسترده‌تر در سیاست خارجی ایالات متحده تحت دولت ترامپ است که اقدامات یکجانبه و خروج از هنجارهای دیپلماتیک سنتی را ترجیح داده است. تحلیلگران خاطرنشان کرده‌اند که تغییر تبیین شده، که با بی‌میلی فزاینده برای همکاری با روسیه مشخص می‌شود، خطرات خاصی را برای حاکمیت قطب شمال ایجاد می‌نماید، جایی که وابستگی‌های مشترک و رویکردهای مشارکتی برای پرداختن به چالش‌های زیست‌محیطی و ژئوپلیتیکی بسیار مهم هستند. حامیان توافق اقتصادی ادعا می‌نمایند که توافق اقتصادی می‌تواند فرصت‌های اقتصادی را تقویت کرده و روابط با روسیه را تثبیت کند. تردیدها همچنان بالاست، به‌خصوص با توجه به فعالیت‌های نظامی و مواضع تهاجمی روسیه در منطقه که توسط رهبران ایالات متحده در چندین دولت با سوءظن نگریسته شده است (Zysk, 2020). منتقدان توافق اقتصادی ادعا می‌کنند که چنین تعاملات اقتصادی ممکن است ناخواسته اقدامات روسیه را که ثبات و امنیت بین‌المللی را در قطب شمال تضعیف

می‌نماید، مشروعیت بخشید یا آن را ممکن سازد. واکنش متحدان بین‌المللی متفاوت بوده است. بسیاری از کشورهای اروپایی نگرانی خود را در مورد رویکرد ترامپ ابراز کرده‌اند و آن را به عنوان خروج از چارچوب‌های همکاری که به طور سنتی امور قطب شمال را اداره می‌کردند، تفسیر کرده‌اند. به عنوان مثال، دولت ترامپ پیش از این از روسیه به دلیل نظامی‌سازی قطب شمال انتقاد کرده و افزایش دخالت چین را با نگرانی می‌بیند، که نشان دهنده تمایل به نظارت و تنظیم بیشتر در منطقه است. توافق با روسیه، هشدارهایی را در مورد احتمال همدستی ایالات متحده در اقداماتی که ممکن است روابط دیپلماتیک بین کشورهای قطب شمال را پیچیده‌تر کند، برانگیخته است. در ایالات متحده واکنش‌ها در عرصه سیاسی نیز متفاوت بوده است، به طوری که برخی از حامیان جمهوری خواه توافق اقتصادی را گامی ضروری برای تأمین منافع آمریکا در قطب شمال می‌دانند، در حالی که دموکرات‌ها آن را به عنوان یک اتحاد نگران‌کننده با یک قدرت تاریخی متخاصم محکوم کرده‌اند. منتقدان، از جمله چهره‌های برجسته سیاسی و تحلیلگران، خاطرنشان کرده‌اند که توافق اقتصادی درس‌های آموخته شده از شکست‌های سیاست خارجی ایالات متحده در قبال روسیه را نادیده می‌گیرد و نگرانی‌هایی را مبنی بر اینکه این رویکرد ممکن است پیچیدگی‌های نیت و رفتار روسیه در عرصه بین‌المللی را نادیده بگیرد، برجسته می‌نماید. توافق اقتصادی اقتصادی، بحث‌ها در مورد نقش ایالات متحده در حکومتداری قطب شمال، لزوم مشارکت‌های استراتژیک و تعادل بین منافع اقتصادی و ثبات ژئوپلیتیکی را دوباره شعله‌ور کرده است. با تغییر اوضاع، بحث‌های جاری پیرامون پیامدهای سیاست‌های قطب شمال ترامپ احتمالاً پویایی آینده روابط بین‌الملل در منطقه را شکل خواهد داد (Stent, 2019). با تشدید اکتشافات قطب شمال، چشم‌انداز ژئوپلیتیکی به طور قابل توجهی در حال تغییر است. پتانسیل افزایش همکاری بین ایالات متحده و روسیه در زمینه‌هایی مانند عناصر خاکی کمیاب و استخراج آلومینیوم، نشان‌دهنده‌ی یک اقدام متعادل‌کننده‌ی ناپایدار در روابط بین‌الملل است. در حالی که توافق اقتصادی قادر است به عنوان بستری برای همکاری عمل کند، رقابت اقتصادی و منافع متضاد بین دو کشور، چشم‌انداز همکاری موفقیت‌آمیز را پیچیده می‌نماید (Stoner, 2021). با تکامل حکومتداری قطب شمال، گنجاندن نظرات مردم بومی از طریق سازمان‌هایی مانند شورای سامی و شورای اینوئیت‌های اطراف قطب، پویایی تصمیم‌گیری در منطقه را تغییر داده و مشروعیت بیشتری را برای ساختارهای حکومتی مانند شورای قطب شمال ایجاد کرده است. قطب شمال محل منابع

عظیم و دست نخورده‌ای از جمله حدود ۹۰ میلیارد بشکه نفت و تریلیون‌ها فوت مکعب گاز طبیعی است. پیامدهای اقتصادی بهره‌برداری از این منابع، به‌ویژه برای ایالات متحده که به دنبال افزایش امنیت انرژی خود و کاهش وابستگی به منابع خارجی است، قابل توجه است. پیچیدگی‌های استخراج منابع در قطب شمال، همراه با ملاحظات زیست‌محیطی و تنش‌های ژئوپلیتیکی، ممکن است مانع پیشرفت شود. علاقه به مواد معدنی کمیاب گرینلند، مخصوصاً با توجه به محدودیت‌های صادراتی چین، بر ضرورت تنوع‌بخشی به زنجیره‌های تأمین ایالات متحده و توسعه قابلیت‌های پالایش داخلی تأکید می‌کند. معادن فعال و پروژه‌های توسعه‌ای در گرینلند، مانند معدن نویدبخش تنبریز، اهمیت استراتژیک تأمین امنیت این مواد معدنی حیاتی را برای کاربردهای فناوری و نظامی نشان می‌دهد. توافق اقتصادی ترامپ همچنین با منافع استراتژیک گسترده‌تر ایالات متحده در قطب شمال تلاقی دارد. حضور قوی در منطقه، که با گشت‌های دریایی و نظارت هوایی مشخص می‌شود، برای گسترش نفوذ آمریکا و بازدارندگی در برابر رقبا ضروری است. مشارکت در توسعه قطب شمال نه تنها قدرت نظامی ایالات متحده را تقویت می‌نماید، بلکه توانایی آن را برای عبور از چالش‌های در حال تحول ناشی از کشورهایی مانند روسیه و چین نیز افزایش می‌دهد. ارزش استراتژیک قطب شمال به عنوان یک مسیر کشتیرانی و مرکز منابع، آن را به عنوان عرصه‌ای حیاتی برای اعمال قدرت سخت ایالات متحده و حفاظت از منافع ملی قرار می‌دهد. با پیشرفت توسعه، ایجاد تعادل بین جاه‌طلبی‌های اقتصادی و نظارت بر محیط زیست و احترام به حقوق بومیان بسیار حیاتی است.

۶- منافع مشترک ایالات متحده و روسیه در قطب شمال مهم‌تر از جنگ اوکراین و روسیه

منافع مشترک ایالات متحده و روسیه در قطب شمال قابل توجه است و تنش‌های ژئوپلیتیکی ناشی از جنگ اوکراین و روسیه را تحت الشعاع قرار می‌دهد. قطب شمال که از نظر تاریخی به عنوان «منطقه صلح» شناخته می‌شود، شاهد رقابت و همکاری بین این دو قدرت جهانی، به ویژه در زمینه‌هایی مانند حفاظت از محیط زیست و مدیریت منابع بوده است. تأسیس شورای قطب شمال در سال ۱۹۹۶ نشان‌دهنده تعهد به همکاری چندجانبه با هدف رسیدگی به چالش‌های مشترک در عین دورنگ داشتن مسائل نظامی از دستور کار بود. حمله اخیر به اوکراین این روابط را متشنج کرده و سبب تعلیق تلاش‌های مشترک شده است که نگرانی‌هایی را در مورد آینده مدیریت محیط

زیست در منطقه‌ای که با تغییرات سریع آب و هوایی و چالش‌های توسعه منابع مواجه است، ایجاد می‌کند (Jackson and Georg, 2013). قطب شمال به عنوان یک مرکز اقتصادی استراتژیک، سرشار از نفت، گاز و سایر منابعی که برای منافع ایالات متحده و روسیه حیاتی هستند، در نظر گرفته می‌شود. برنامه‌های بلندپروازانه روسیه برای توسعه قطب شمال، علیرغم مواجهه با موانع ناشی از تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی، بر اهمیت اقتصادی آن تأکید دارد. به طور مشابه، ایالات متحده بر استقلال انرژی و حفظ حضور خود در منطقه در بحبوحه تغییر پویایی تجارت جهانی متمرکز است. با تشدید رقابت برای منابع قطب شمال، درگیری اوکراین امکان‌سنجی سرمایه‌گذاری‌های مشترک را پیچیده می‌نماید، به ویژه با توجه به اینکه روسیه منابع را به تلاش‌های نظامی خود در اوکراین اختصاص می‌دهد. منطقه قطب شمال به عنوان یک مرکز اقتصادی استراتژیک، به ویژه برای روسیه و ایالات متحده، که هر دو منافع قابل توجهی در منابع وسیع قطب شمال دارند، در نظر گرفته می‌شود. قطب شمال با ذخایر فراوان نفت و گاز، نقش مهمی در جاه‌طلبی‌های اقتصادی دولت روسیه و منافع تجاری کارگزاران کلیدی کرملین که از نزدیک با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، همسو هستند، ایفا می‌کند. علیرغم برنامه‌های بلندپروازانه دولت روسیه برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی برای توسعه قطب شمال، موفقیت این ابتکارات همچنان نامشخص است. منابع نفت و گاز موجود روسیه در مناطق دیگر قابل دسترسی‌تر هستند که چنین موضوعی امکان‌سنجی اقتصادی پروژه‌های استخراج قطب شمال را پیچیده می‌نماید. بخش انرژی بزرگترین ذینفع در قطب شمال است، اما بسیاری از شرکت‌های انرژی به دلیل کمبود سرمایه و دانش فنی با چالش‌هایی روبرو هستند. در نتیجه، آنها اغلب به دنبال مشارکت با شرکت‌های خارجی هستند. یک نمونه قابل توجه در سال ۲۰۱۱ رخ داد، زمانی که شرکت روسنفت، که توسط ایگور سچین، از نزدیکان پوتین، کنترل می‌شد، با اکسون موبیل برای بهره‌برداری از منابع در دریای کارا همکاری کرد. اگرچه این پروژه با سرمایه‌گذاری ۳٫۲ میلیارد دلاری آغاز شد، اما در سال ۲۰۱۴ به دلیل تحریم‌های ایالات متحده متوقف شد. روسنفت بعداً در سال ۲۰۲۰ با حمایت کرملین این پروژه را از سر گرفت که نشان دهنده در هم تنیدگی منافع دولتی و شرکتی در قطب شمال است. ایالات متحده همچنین اهمیت منابع قطب شمال، به ویژه در رابطه با استقلال انرژی را به رسمیت می‌شناسد. میدان نفتی خلیج پرودو در آلاسکا سهم قابل توجهی در

تولید نفت ایالات متحده دارد و از نظر تاریخی حدود ۸٪ از تولید داخلی را تأمین می‌کند. سیاست منطقه قطب شمال ایالات متحده در سال ۲۰۰۹ با هدف افزایش استقلال نفتی از طریق تشویق توسعه ذخایر آلاسکا تدوین شد، اگرچه این سیاست با مخالفت طرفداران محیط زیست روبرو شد. تغییرات اخیر در استراتژی ایالات متحده بر تنوع اقتصادی و گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر تأکید داشته است، در حالی که همچنان نقش تولید هیدروکربن در منطقه را به رسمیت می‌شناسد. رقابت برای منابع قطب شمال به دلیل تنش‌های ژئوپلیتیکی، به ویژه پس از حمله روسیه به اوکراین که موجب افزایش انزوا و تحریم‌های بین‌المللی شده است، پیچیده‌تر شده است (Kavalski, 2015). تحولات مذکور، باعث کاهش قابل توجه ترافیک بار در امتداد مسیر دریای شمال شده و سولاتی را در مورد همکاری‌های بین‌المللی پیش رو در منطقه ایجاد کرده است. با وجود این، نیاز به مسیرهای کشتیرانی جایگزین و فرصت‌های اقتصادی در قطب شمال همچنان ضروری است و این امر، قطب شمال را به نقطه کانونی برنامه‌ریزی استراتژیک ایالات متحده در بحبوحه پویایی‌های تجارت جهانی در حال تحول تبدیل می‌نماید. منطقه قطب شمال، به ویژه با توجه به وضعیت نظامی تاریخی روسیه و اقدامات اخیر آن، به نقطه کانونی فعالیت‌های نظامی و منافع استراتژیک برای روسیه و ناتو تبدیل شده است. بخش مذکور، پیامدهای حضور نظامی در قطب شمال را با تمرکز بر قابلیت‌های روسیه و واکنش‌های ناتو و پویایی‌های امنیتی فراگیر موجود بررسی می‌کند. روسیه منافع نظامی متعددی در قطب شمال دارد که از استراتژی‌های دوران جنگ سرد این کشور ناشی می‌شود. در درجه اول، این منافع حول محور حفاظت از قابلیت‌های حمله دوم زیردریایی‌های موشک بالستیک مستقر در شبه جزیره کولا متمرکز است که هفت فروند از یازده فروند زیردریایی‌های موشک بالستیک نیروی دریایی روسیه را در خود جای داده است. چنین موقعیت استراتژیکی، حضور نظامی گسترده و زیرساخت‌های پیشرفته را برای تضمین امنیت این دارایی‌ها در صورت درگیری با ناتو ضروری می‌سازد. فرماندهی مشترک استراتژیک ناوگان شمالی، که بر عملیات نظامی روسیه در قطب شمال نظارت دارد، مسئول دفاع از تأسیسات نظامی حیاتی و تضمین شرایط عملیاتی مفید برای بازدارندگی هسته‌ای روسیه است. ناوگان با بازسازی پایگاه‌های نظامی متعدد دوران شوروی و توسعه سیستم‌های مدرن ضد دسترسی/منع منطقه‌ای که قابلیت‌های نظارتی و پایش را در سراسر منطقه افزایش می‌دهند، تقویت شده است. در پاسخ به موضع‌گیری

نظامی تهاجمی روسیه، ناتو حضور نظامی خود را در مناطق قطب شمال و بالتیک افزایش داده است. ایالات متحده چندین رزمایش نظامی در نزدیکی مرزهای روسیه انجام داده است، از جمله اعزام یک اسکادران B1-Lancer به نروژ و رزمایش‌های دریایی مشترک با حضور نیروهای ایالات متحده، بریتانیا و نروژ. هدف از چنین مانورهایی تقویت بازدارندگی و نشان دادن تعهد ناتو به دفاع جمعی در منطقه است. فعالیت‌های نظامی جاری، احتمال اشتباه محاسباتی و تشدید تنش را برجسته می‌نماید، به ویژه با توجه به اینکه هر دو طرف درگیر اقدامات تحریک‌آمیز هستند. به عنوان مثال، بمب‌افکن‌های استراتژیک روسیه مرتباً در حریم هوایی قطب شمال گشت‌زنی می‌نمایند و گهگاه به مناطق شناسایی دفاع هوایی ناتو تجاوز می‌کنند که این امر باعث افزایش تنش‌ها و افزایش خطر برخوردهای ناخواسته می‌شود. با افزایش تنش‌ها، درخواست فزاینده‌ای برای ایجاد یک چارچوب امنیتی نظامی اختصاصی در قطب شمال وجود دارد. کارشناسان از ایجاد یک «قانون رفتار نظامی قطب شمال» حمایت می‌نمایند تا عملیات نظامی قابل قبول را در زمان صلح تعریف کرده و خطرات ناشی از محاسبات اشتباه و تشدید تنش بین کشورهای قطب شمال، از جمله روسیه، را کاهش دهد. چنین الگویی می‌تواند شفافیت و ارتباط بین بازیگران نظامی در منطقه را افزایش دهد و در نتیجه احتمال حوادث را در طول فعالیت‌های نظامی تشدید شده کاهش دهد (Zagare, 2019).

چشم‌انداز دیپلماتیک مربوط به قطب شمال به طور قابل توجهی تحت تأثیر تنش‌های ژئوپلیتیکی ناشی از اقدامات نظامی روسیه در اوکراین قرار گرفته است. پیش از ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، پایه و اساس محکمی از همکاری دولت با دولت بین کشورهای قطب شمال وجود داشت که شامل همکاری مؤثر بین دولتی از طریق نهادهای مختلف مانند شورای قطب شمال می‌شد. پس از شروع درگیری اوکراین، قطع قابل توجهی در همکاری مستقیم دولت با دولت، به ویژه با دخالت روسیه، رخ داده است. وضعیت یادشده، بررسی اشکال جایگزین همکاری، عمدتاً از طریق بازیگران غیردولتی، را ضروری ساخته است. سازمان‌هایی مانند مؤسسات تحقیقاتی، جوامع بومی و سازمان‌های غیردولتی به عنوان بازیگران محوری در حفظ گفتگو و حمایت از دیپلماسی محیط زیست ظهور کرده‌اند. اعتقاد بر این است که این نهادهای غیردولتی پتانسیل تأثیرگذاری بر دولت‌های ملی و تقویت همکاری بین دولتی را دارند و چنین مسئله‌ای، با پویایی دوران جنگ سرد که فشارهای مشابه سبب همگرایی در مورد مسائل سودمند متقابل شد، شباهت دارد. با وجود

شکاف ژئوپلیتیکی، نشانه‌هایی وجود دارد که برخی از روابط دوجانبه همچنان پابرجاست. به عنوان مثال، در مارس ۲۰۲۳، کانادا و نروژ از طریق بیانیه مشترکی در مورد همکاری‌های دوجانبه، تعهد خود را برای تقویت قطب شمال باثبات مجدداً تأیید کردند. زمینه گسترده‌تر، فضای بی‌اعتمادی بالایی را، به ویژه بین چین و روسیه، نشان می‌دهد، جایی که منافع استراتژیک کوتاه‌مدت ممکن است علی‌رغم تنش‌های اساسی، اتحادهای موقت را برانگیزد. از آنجایی که هر دو کشور در فعالیت‌های نظامی مشترک مشارکت دارند، اثربخشی چنین همکاری‌هایی در قطب شمال همچنان نامشخص است. جنگ جاری در اوکراین به طور قابل توجهی بر چشم‌انداز ژئوپلیتیکی قطب شمال تأثیر گذاشته و رابطه بین ایالات متحده و روسیه را پیچیده کرده است. در حالی که تنش‌های نظامی، به ویژه پس از پیوستن سوئد و فنلاند به ناتو، تشدید شده است، منافع اصلی اقتصادی و امنیتی روسیه در قطب شمال، علیرغم تلفات جنگ بر قابلیت‌های زمینی، تا حد زیادی دست نخورده باقی مانده است. دارایی‌های استراتژیک دریایی و هوایی روسیه در قطب شمال، به ویژه دارایی‌های ناوگان شمالی آن، همچنان به مسکو قابلیت حمله دوم معتبری را ارائه می‌دهند و در نتیجه سطحی از بازدارندگی را در برابر تهدیدات غرب حفظ می‌کنند (Regehr, 2020). درگیری منجر به توقف گفتگوهای دیپلماتیک عمده در قطب شمال شده است و در نتیجه، همکاری ایالات متحده و روسیه در امور قطب شمال آسیب دیده است. جنگ روسیه و اوکراین همچنین سبب انحراف منابع روسیه از توسعه قطب شمال شده است، زیرا سرمایه اقتصادی و انسانی قابل توجهی بر عملیات نظامی در اوکراین متمرکز شده است. با وجود این، برخی از کارشناسان معتقدند که هنوز فرصت‌هایی برای همکاری محدود در قطب شمال، به ویژه در زمینه‌های مورد علاقه مشترک مانند ایمنی دریایی و حفاظت از محیط زیست وجود دارد. شورای قطب شمال، علیرغم چالش‌هایش، از نظر تاریخی بستری برای همکاری بین ایالات متحده و روسیه فراهم کرده است و بر نگرانی‌های مشترک مانند تحقیقات علمی و تلاش‌های واکنش اضطراری تمرکز دارد. در کوتاه‌مدت، هرگونه چشم‌اندازی برای همکاری معنادار ممکن است به اعضای ناتو در قطب شمال محدود شود و به دلیل فضای ژئوپلیتیکی فعلی، روسیه عملاً از آن مستثنی شود. برخی از تحلیلگران معتقدند که اهمیت قطب شمال قادر است نیاز به همکاری را افزایش دهد، مشروط بر اینکه بتوان در بحبوحه افزایش عملیات نظامی و تنش‌های ژئوپلیتیکی، به ویژه با افزایش دخالت بازیگران جدیدی مانند چین در منطقه،

تعادلی برقرار کرد. چشم‌انداز بلندمدت همچنان مبهم است و تغییر مواضع روسیه، به‌خصوص به سمت چین، پیچیدگی‌هایی را به روابط پیش رو قطب شمال می‌افزاید.

۷- واکنش اروپا به توافق اقتصادی ترامپ با روسیه بر سر اوکراین

با توجه به رابطه دوسویه میان روسیه و اتحادیه اروپا، وجود ذخایر سرشار از انرژی در روسیه، کمبود انرژی و نیاز شدید اتحادیه اروپا به آن، موقعیت ژئوپلیتیکی و نزدیکی جغرافیایی آنها، حجم بالای تجارت میان دوطرف و نیز حوزه حساس انرژی نفت و گاز، همکاری و مشارکت میان روسیه و اتحادیه اروپا را اجتناب ناپذیر ساخته است (Ilkhanipor and Bahrami, 2013). در مورد اصل وابستگی و وجود نیازهای راهبردی به ویژه در حوزه انرژی میان روسیه و اتحادیه اروپا نوعی اتفاق نظر وجود دارد (Asgarkhani and Others, 2011). با وقوع بحران اوکراین در سال 2014 مناقشاتی در مورد انرژی میان روسیه و اوکراین به وجود آمد. پس از بحران اوکراین و پیوسته سازی شبه جزیره کریمه به روسیه، روسیه با افزایش قیمت گاز صادراتی خود سعی در تنبیه اوکراین داشت. در مقابل اوکراین نیز برای خطوط لوله انتقال انرژی روسیه به اروپا اختلال ایجاد کرد و در نتیجه دوطرف را به میز مذاکره نشاند (Ahmadian and Moradi, 2014: 219-235). مذاکرات روسیه و اوکراین با مشارکت اتحادیه اروپا ادامه پیدا کرد که در ژوئن 2014 ناکام ماند (Sabbaghian and Rassoli, 2020). در پی توافق اقتصادی دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، با روسیه در مورد اوکراین، رهبران اروپایی ترکیبی از تردید و نگرانی را در مورد پیامدهای آن برای ثبات منطقه‌ای و منافع اقتصادی خود ابراز کردند. بسیاری از رهبران اتحادیه اروپا بر اهمیت دفاع از حاکمیت اوکراین و مقاومت در برابر هرگونه تلاشی که ممکن است روابط با روسیه را بدون امتیازدهی قابل توجه در مورد اقدامات تهاجمی آن در منطقه عادی کند، تأکید کردند. واکنش یاد شده، به ویژه از سوی رهبران کشورهایمانند فرانسه و اسپانیا انتقادآمیز بود که ابراز نگرانی کردند که توافق اقتصادی می‌تواند وحدت و منافع اروپا را تضعیف نماید. فرانسوا بایرو، نخست وزیر فرانسه، وضعیت یاد شده را «روزی تاریک» برای اتحاد ملت‌های آزاد توصیف کرد و اظهار داشت که رهبران اروپایی در مواجهه با فشارهای خارجی ایالات متحده، تسلیم شده‌اند. نظر مذکور، توسط پدرو سانچز، نخست وزیر اسپانیا، نیز

تکرار شد. او حمایت خود را از توافق اقتصادی اعلام کرد اما این کار را «بدون هیچ اشتیاقی» انجام داد که نشان‌دهنده عدم اعتماد به مزایای آن برای اروپا است. ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان، که به خاطر روابط نزدیکش با ترامپ شناخته می‌شود، علناً موضع اتحادیه اروپا را به سخره گرفت و ادعا کرد که این بلوک در مذاکرات به حاشیه رانده شده است و خواستار تعامل فعال‌تر با روسیه شد. این موضوع، اختلافات درون اتحادیه اروپا در مورد رویکرد به روابط با روسیه و چارچوب کلی امنیت در اروپا را برجسته کرد. همزمان با اینکه رهبران اروپایی با پیامدهای توافق ایالات متحده و روسیه دست و پنجه نرم می‌کردند، این درک نیز وجود داشت که اروپا باید قابلیت‌های دفاعی خود را مستقل از ایالات متحده تقویت کند. به عنوان مثال، بریتانیا و فرانسه گام‌هایی را برای افزایش همکاری نظامی خود برداشتند که نشان‌دهنده تغییر به سمت خوداتکایی بیشتر در امور دفاعی اروپا است. در پی تغییر موضع دولت ترامپ در قبال اوکراین و روسیه، رهبران اروپایی نگرانی قابل توجهی را در مورد پیامدهای احتمالی توافق ایالات متحده و روسیه که حاکمیت اوکراین را تضعیف می‌نماید، ابراز کرده‌اند. اتحادیه اروپا با افزایش کمک‌های نظامی به اوکراین و ارتقای همکاری‌های دفاعی-صنعتی بین کشورهای عضو، نقشی حیاتی در مقابله با چنین تحولاتی ایفا می‌کند. کارشناسان پیشنهاد می‌نمایند که اتحادیه اروپا باید از ابزارهای مالی خود برای افزایش هزینه‌های نظامی و تولید استفاده نماید و در عین حال، سیگنال روشنی از حمایت از آرمان‌های عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا ارسال کند. موضع فرانسه، تردید گسترده‌تری را در میان کشورهای اروپایی در مورد قابلیت‌های بازدارندگی این قاره در مواجهه با تجاوز روسیه برجسته می‌نماید. ایتالیا نیز با تکرار این نگرانی‌ها، مقامات خود را به متحدان اروپایی ترغیب می‌کند تا نقش فعال‌تری در امنیت قاره ایفا کنند و در عین حال تلاش می‌نمایند تا دولت ترامپ را دوباره در امور اروپا درگیر کنند. دولت ایتالیا منابع موجود را به رسمیت می‌شناسد اما اثربخشی ارتش‌های اروپایی را در جنگ‌های شدید، که در درگیری‌های جاری در اوکراین بسیار مهم است، زیر سوال می‌برد. در بریتانیا، به نظر می‌رسد احساسات عمومی متفاوت شده است و نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از جمعیت از مشارکت بریتانیا در مأموریت‌های اجرای صلح حمایت می‌نمایند، که نشان‌دهنده تغییر احتمالی به سمت موضعی پیشگیرانه‌تر در امور دفاعی است. لهستان خود را در موقعیت چالش‌برانگیزی می‌بیند و با ابهامات پیرامون سیاست ایالات متحده در دوران دولت ترامپ دست و

پنجه نرم می‌نماید. رهبران لهستان از عدم ارتباط بین نمایندگان ایالات متحده و نیت استراتژیک دولت در قبال اوکراین ناامید شده‌اند. کشورهای اروپایی نسبت به بدترین سناریوهای ممکن که قادر است از توافق آمریکا و روسیه که برای اوکراین نامطلوب تلقی می‌شود، ناشی شود، محتاط هستند. چنین توافقی ممکن است شامل درخواست‌هایی برای غیرنظامی سازی اوکراین، امتیازات ارضی و کاهش حضور ناتو در اروپای شرقی باشد که به شدت توانایی اوکراین برای دفاع از خود را محدود می‌کند و می‌تواند موجب بی‌ثباتی بیشتر در منطقه شود. کارشناسان هشدار می‌دهند که اروپایی‌ها باید از وضعیت فعلی برای مذاکره در مورد تضمین‌های امنیتی قوی برای اوکراین استفاده کنند و اطمینان حاصل نمایند که هرگونه مصالحه ارضی با تعهداتی همراه باشد که حاکمیت و امنیت بلندمدت اوکراین را تقویت نماید. چشم‌انداز سیاسی همچنان نگران‌کننده است، زیرا رهبران اروپایی باید این پیچیدگی‌ها را مدیریت نمایند و در عین حال برای حفظ اعتبار خود به عنوان بازیگران معتبر در مسائل امنیت جهانی تلاش کنند. عدم انجام این کار قادر است نفوذ آنها را در مذاکرات آینده تضعیف کند و به جایگاه آنها در صحنه بین‌المللی آسیب برساند.

۸- واکنش ایران به توافق اقتصادی ترامپ با روسیه بر سر اوکراین

چشم‌انداز ژئوپلیتیکی ایران در سال‌های اخیر، مخصوصاً در رابطه با سیاست خارجی و مشارکت‌های استراتژیک، دستخوش تغییرات قابل توجهی شده است. رابطه ایران و روسیه که به سال ۱۵۲۱ میلادی برمی‌گردد، تحت تأثیر رویدادهای تاریخی مختلف و پویایی‌های منطقه‌ای، شاهد مراحل نوسانی همکاری و رقابت بوده است. واکنش ایران به توافق اقتصادی دونالد ترامپ با روسیه در رابطه با درگیری جاری در اوکراین، پیچیدگی‌های سیاست خارجی و مشارکت‌های استراتژیک این کشور را در بحبوحه چشم‌انداز ژئوپلیتیکی در حال تغییر، برجسته می‌نماید. توافق اقتصادی، ایران را بر آن داشته است تا استراتژی‌های دیپلماتیک خود را مجدداً ارزیابی کند، به ویژه با توجه به روابط تاریخی مهم خود با روسیه که از زمان آغاز جنگ روسیه و اوکراین در سال ۲۰۲۲ به یک مشارکت قوی تبدیل شده است. واکنش مذکور، قابل توجه است زیرا نشان دهنده تلاش‌های گسترده‌تر ایران برای عبور از تحریم‌های ایالات متحده و تقویت موضع خود در برابر نفوذ غرب در خاورمیانه است. موضع رسمی تهران، همسویی محتاطانه با مسکو بوده است، که بر تعامل دیپلماتیک عمل‌گرایانه تأکید دارد و در عین

حال تلاش می‌نماید به متحدان خود در منطقه، به ویژه روسیه و چین، اطمینان دهد که مذاکرات هسته‌ای، مشارکت آنها را تضعیف نخواهد کرد. روابط ایران و روسیه از نظر اقتصادی تقویت شده است و تجارت دوجانبه تا سال ۲۰۲۲ به حدود ۵ میلیارد دلار رسید که ناشی از منافع مشترک در دور زدن تحریم‌های غرب و تقویت مسیرهای تجاری منطقه‌ای مانند کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب است. مشارکت در این حوزه، همچنان مبتنی بر معامله است و مشمول محدودیت‌های حمایت نظامی و اقتصادی روسیه در طول درگیری‌های بحرانی، می‌باشد. از آنجایی که هر دو کشور تمایل مشترکی برای مقابله با هژمونی ایالات متحده دارند، ایران باید پیچیدگی‌های منافع استراتژیک متفاوت خود را که می‌تواند بر اهداف بلندمدت و ثبات منطقه‌ای آن تأثیر بگذارد، مدیریت کند. بنابراین، پیامدهای توافق اقتصادی ترامپ فراتر از منافع اقتصادی فوری است و بر موقعیت استراتژیک ایران و واکنش آن به تحولات جهانی در چارچوب تحریم‌های بین‌المللی و رقابت‌های منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد. ایران، عمان را به‌عنوان میانجی در گفتگوی خود با ایالات متحده انتخاب کرده است که نشان دهنده روابط تاریخی و تمایل این کشور به تعامل دیپلماتیک است. همزمان، تهران تماس‌های سطح بالای خود را با مسکو و پکن تقویت کرده و از این روابط برای تقویت موضع مذاکره‌ای خود در مورد برنامه هسته‌ای‌اش بهره می‌برد.

۹- چالش‌های حقوق بین‌الملل در مدیریت حاکمیت بر قطب شمال: میان معاهدات جهانی

و توافقات دوجانبه

قطب شمال را نمی‌توان مانند یک قلمرو خالی میان قدرت‌های بزرگ تقسیم کرد. حقوق بین‌الملل محدودیت‌های جدی برای چنین رویکردی ایجاد کرده است. مهم‌ترین سند حقوقی در این زمینه کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها است. ماده ۷۶ UNCLOS فلات قاره را بر اساس معیارهای جغرافیایی و زمین‌شناختی تعریف می‌کند و امکان شناسایی فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی را تحت شرایط مشخص فراهم می‌سازد. روسیه در سال‌های گذشته اطلاعات مربوط به فلات قاره خود در اقیانوس منجمد شمالی را به کمیسیون حدود فلات قاره ارائه کرده است. نکته مهم آن است که کمیسیون حدود فلات قاره، مرزهای سیاسی میان دولت‌ها را تعیین نمی‌کند؛ بلکه درباره داده‌های علمی مربوط به حدود خارجی فلات قاره توصیه ارائه می‌کند. دولت‌ها باید اختلافات مربوط به

تحدید حدود را از طریق مذاکره یا سازوکارهای حقوقی مناسب حل کنند. دولت آمریکا نیز بر همین تفکیک تأکید کرده است. از این منظر، توافق آمریکا و روسیه نمی‌تواند صرفاً با یک سند سیاسی، حقوق دولت‌های دیگر را نسبت به فلات قاره از بین ببرد. یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل حقوقی، صلاحیت دولت‌های ساحلی نسبت به آب‌های پوشیده از یخ است. ماده ۲۳۴ UNCLOS به دولت‌های ساحلی اجازه می‌دهد در مناطق یخ‌پوش داخل منطقه انحصاری اقتصادی، در شرایط خاص، مقررات غیرتبعیض‌آمیز برای پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی کشتی‌ها وضع کنند. روسیه از این ماده برای توجیه بخشی از مقررات مربوط به مسیر دریایی شمالی استفاده کرده است. اما تفسیر گسترده صلاحیت روسیه با دیدگاه آمریکا درباره آزادی کشتیرانی و حقوق عبور کشتی‌ها همواره کاملاً منطبق نیست. از این رو، یکی از حوزه‌های مهم مذاکرات احتمالی آمریکا و روسیه می‌تواند ایجاد نوعی سازوکار مشترک برای شفاف‌سازی مقررات عبور، ایمنی و حفاظت محیط زیست باشد. هیچ توافق دوجانبه‌ای میان آمریکا و روسیه نمی‌تواند جایگزین نظام جهانی ایمنی دریانوردی شود. سازمان بین‌المللی دریانوردی از طریق Polar Code استانداردهای ویژه‌ای برای کشتی‌های فعال در آب‌های قطبی ایجاد کرده است. این مقررات شامل طراحی کشتی، تجهیزات، آموزش خدمه، ایمنی، جست‌وجو و نجات و حفاظت محیط زیست است و از سال ۲۰۱۷ لازم‌الاجرا شده است. از این منظر، هر توافق آمریکا — روسیه باید در نقش تکمیل‌کننده نظام چندجانبه عمل کند، نه جایگزین آن. آرکتیک یکی از حساس‌ترین مناطق زیست‌محیطی جهان است. افزایش حمل‌ونقل، استخراج نفت و گاز، فعالیت‌های معدنی و گردشگری می‌تواند خطرات زیست‌محیطی را افزایش دهد. یک حادثه بزرگ نفتی در شرایط قطبی می‌تواند پیامدهایی فراتر از مرزهای ملی داشته باشد. به همین دلیل، توافق اقتصادی بدون مقررات زیست‌محیطی دقیق می‌تواند به بحران حقوقی و سیاسی تبدیل شود. Polar Code در کنار MARPOL و SOLAS چارچوب مهمی برای کاهش خطرات کشتیرانی فراهم کرده است. یکی از مهم‌ترین ضعف‌های هر مدل صرفاً دولت‌محور، نادیده گرفتن مردم بومی قطب شمال است. شورای قطب شمال شامل هشت دولت قطبی و شش سازمان بومی دارای وضعیت مشارکت دائمی است. بنابراین آینده منطقه نباید صرفاً توسط واشنگتن و مسکو تعیین شود. حقوق جوامع بومی نسبت به سرزمین، منابع، فرهنگ، شیوه زندگی و مشارکت در تصمیم‌گیری باید مورد توجه قرار گیرد.

1. <https://www.imo.org/en/mediacentre/hottopics/pages/polar-default.aspx?>

۱۰- بازآرایی نظم جهانی: پیامدهای سیاسی - حقوقی توافقات آرکتیک بر امنیت بین‌المللی

اگر فرض کنیم که پس از کاهش تنش اوکراین، آمریکا و روسیه نوعی توافق اقتصادی - امنیتی محدود در قطب شمال ایجاد کنند، پیامدهای آن بسیار فراتر از منطقه خواهد بود. نخستین پیامد، بازگشت دیپلماسی قدرت‌های بزرگ است. در چنین شرایطی، ممکن است قدرت‌های بزرگ دوباره به سمت حل مسائل از طریق معامله مستقیم حرکت کنند. این تحول از یک سو می‌تواند بحران‌ها را کاهش دهد، اما از سوی دیگر خطر حاشیه‌ای شدن دولت‌های کوچک‌تر را ایجاد می‌کند. اگر آمریکا و روسیه درباره قطب شمال توافق کنند، کانادا، نروژ، دانمارک، ایسلند، سوئد و فنلاند نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. همچنین چین به‌عنوان قدرت اقتصادی بزرگ و بازیگر فعال قطبی، منافع خود را دنبال خواهد کرد. از این منظر، نظم آینده احتمالاً به سمت چندجانبه‌گرایی گزینشی حرکت می‌کند. سازمان ملل همچنان نقش اساسی در مشروعیت‌بخشی به نظم حقوقی خواهد داشت. هیچ توافق دوجانبه‌ای نباید قواعد آمره، حقوق دولت‌های ثالث یا تعهدات زیست‌محیطی بین‌المللی را نقض کند. UNCLOS نیز در این میان جایگاه بنیادی دارد. حتی در شرایطی که برخی دولت‌ها عضو یک معاهده خاص نیستند، بخش مهمی از قواعد حقوق دریاها ممکن است از طریق حقوق عرفی بین‌المللی دارای اهمیت باشند. از همین رو، هر توافق آرکتیک باید با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل سازگار باشد. شورای قطب شمال از سال ۱۹۹۶ به‌عنوان مهم‌ترین چارچوب همکاری منطقه‌ای شکل گرفته و موضوعات اصلی آن توسعه پایدار و حفاظت محیط زیست است. مسائل نظامی و ژئوپلیتیکی صراحتاً در مأموریت شورا قرار ندارند. حتی اگر آمریکا و روسیه روابط خود را بهبود دهند، شورای قطب شمال همچنان باید نقش خود را حفظ کند. در سال‌های اخیر، فعالیت‌های کاری شورا پس از اختلال ناشی از جنگ روسیه و اوکراین به تدریج از طریق سازوکارهای کتبی و جلسات مجازی از سر گرفته شده است. بنابراین می‌توان گفت شورای قطب شمال می‌تواند پل نهادی میان رقابت ژئوپلیتیکی و همکاری علمی - زیست‌محیطی باشد. اگر تنش آمریکا و روسیه کاهش یابد، احتمالاً ناتو نیز با محیط امنیتی متفاوتی مواجه خواهد شد. اما پایان جنگ اوکراین الزاماً به معنای کاهش دائمی اهمیت ناتو نیست. کشورهای شمال اروپا، پس از تحولات امنیتی سال‌های اخیر، نگرانی‌های جدی درباره روسیه دارند. بنابراین حتی در صورت همکاری آمریکا - روسیه، کشورهای ناتو احتمالاً خواهان حفظ ظرفیت

بازدارندگی خواهند بود. نتیجه، احتمالاً نوعی رقابت همراه با مدیریت بحران خواهد بود. چین احتمالاً مهم‌ترین بازیگری خواهد بود که از هرگونه تغییر در روابط آمریکا و روسیه تأثیر می‌پذیرد. اگر روسیه از غرب فاصله بگیرد، چین نفوذ بیشتری خواهد یافت. اگر روسیه و آمریکا به سمت همکاری حرکت کنند، چین ممکن است برای حفظ نفوذ خود در شمال به سرمایه‌گذاری بیشتر روی بیاورد. از همین رو، هرگونه توافق آرکتیک ممکن است رقابت آمریکا و چین را نیز به شمال منتقل کند. مهم‌ترین پرسش حقوقی آن است که آیا نظم آینده بر اساس قواعد عمومی و نهادهای چندجانبه شکل می‌گیرد یا بر اساس توافقات موردی قدرت‌های بزرگ. اگر گزینه دوم غالب شود، احتمال تضعیف حقوق بین‌الملل چندجانبه وجود دارد. اما اگر توافقات دوجانبه در چارچوب IMO.UNCLOS، شورای قطب شمال و سایر قواعد بین‌المللی قرار گیرند، می‌تواند به تقویت نظم حقوقی کمک کنند. بنابراین مشکل در «دوجانبه بودن» توافق نیست؛ مشکل زمانی ایجاد می‌شود که توافق دوجانبه به ابزاری برای کنار گذاشتن حقوق سایر دولت‌ها تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

بررسی انجام‌شده نشان می‌دهد که ارتباط میان منازعه روسیه و اوکراین و آینده قطب شمال را نباید به صورت یک رابطه مستقیم و قطعی تحلیل کرد. پایان جنگ اوکراین به‌خودی‌خود موجب توافق آمریکا و روسیه در قطب شمال نخواهد شد. همچنین رقابت در آرکتیک می‌تواند حتی در شرایط پایان جنگ اروپا ادامه داشته باشد. با وجود این، میان دو حوزه یک پیوند ساختاری مهم وجود دارد. جنگ اوکراین یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری شکاف جدید میان روسیه و غرب بوده است. این شکاف نه تنها در حوزه امنیتی بلکه در انرژی، تجارت، فناوری و همکاری‌های علمی نیز تأثیر گذاشته است. در مقابل، قطب شمال یکی از محدود حوزه‌هایی است که در آن آمریکا و روسیه دارای منافع مشترک عینی و قابل اندازه‌گیری هستند. ایمنی کشتیرانی، جست‌وجو و نجات، حفاظت از محیط زیست، تغییرات اقلیمی، مدیریت منابع ماهیگیری، پژوهش علمی و کنترل حوادث دریایی از جمله حوزه‌هایی هستند که بدون همکاری میان دولت‌های منطقه‌ای دشوار خواهد بود. از این منظر، پایان یا کاهش جنگ اوکراین می‌تواند یک پنجره ژئوپلیتیکی ایجاد کند. در صورت کاهش

تنش، امکان دارد روابط رو سیه و آمریکا از وضعیت تقابل فراگیر به سمت رقابت مدیریت شده حرکت کند. در چنین شرایطی، قطب شمال می‌تواند نخستین حوزه‌ای باشد که همکاری در آن احیا می‌شود. اما تحقق چنین سناریویی به چند شرط بستگی دارد. شرط نخست: پایان پایدار جنگ اوکراین: آتش‌بس موقت کافی نیست. اگر آتش‌بس بدون سازوکار امنیتی پایدار و حل مسائل اساسی شکل گیرد، احتمال بازگشت بحران وجود خواهد داشت. در چنین شرایطی، هیچ سرمایه‌گذار بزرگی حاضر به ورود پایدار به پروژه‌های بلندمدت قطبی نخواهد بود. شرط دوم: تفکیک همکاری اقتصادی از رقابت امنیتی: آمریکا و روسیه می‌توانند در حوزه کشتیرانی همکاری کنند و همزمان در حوزه نظامی رقابت داشته باشند. این واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل اهمیت زیادی دارد. نباید تصور کرد که هر همکاری اقتصادی الزاماً به آشتی سیاسی کامل منجر می‌شود. شرط سوم: رعایت حقوق بین‌الملل: توافقات احتمالی باید با UNCLOS، قواعد IMO، مقررات محیط زیست و حقوق دولت‌های ثالث هماهنگ باشند. تعیین مرزهای دریایی یا حقوق فلات قاره نمی‌تواند صرفاً با توافق دو قدرت بزرگ انجام شود. شرط چهارم: مشارکت سایر کشورهای قطبی: قطب شمال متعلق به آمریکا و روسیه نیست. کانادا، دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند و ایسلند نیز بخشی از ساختار سیاسی منطقه هستند. از طرف دیگر، مردم بومی باید در تصمیمات مربوط به توسعه منطقه مشارکت مؤثر داشته باشند. شرط پنجم: توجه به چین: هیچ راهبرد بلندمدتی در قطب شمال بدون در نظر گرفتن چین امکان موفقیت ندارد. چین از منظر اقتصادی و تجاری بازیگری بسیار مهم است و نمی‌توان حضور آن را نادیده گرفت. شرط ششم: محیط زیست: توسعه اقتصادی قطب شمال بدون حفاظت زیست‌محیطی می‌تواند در نهایت به شکست راهبردی منجر شود. افزایش حمل‌ونقل و استخراج منابع باید با ارزیابی‌های زیست‌محیطی، استانداردهای ایمنی و سازوکارهای مسئولیت و جبران خسارت همراه باشد.

فهرست منابع

- Ahmadian, Ghodrat and Hadis Moradi (2014), "Eurasian Energy Equation and Pragmatism of Russia", *Central Eurasia Studies*, Vol. 7, No. 2, pp. 219-235 [in Persian].
- Asgarkhani, Aboumouhammad, Khoram Baghaee and Alireza Samoodi (2011), "A Study on Russia and the European Union (EU) Relations and its Outlook", *Central Eurasia Studies*, Vol. 4, No. 7, pp. 124-143 [in Persian].
- Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal and Seyed Rahman Mousavi (2013), "Characteristics of Russian Energy Security Strategy towards the European Union", *Security Afagh Quarterly*, Vol. 4, No. 12, pp. 37-66 [in Persian].
- Fallahi, Ehsan and Asadollah Ameri (2016), "The Roots of the Ukrainian Crisis and its Impact on the Interests of the Islamic Republic of Iran", *International Relations Studies*, Vol. 34, No. 9, pp. 65-92 [in Persian].
- Faraji Rad, Abdolreza and Ruhollah Salehi Dolatabad (2018), "Energy Importance in Russian Foreign Policy", *Central Asia and the Caucasus Studies*, Vol. 23, No. 98, pp. 33-66 [in Persian].
- Fusaro, Lorenzo, Jason Xidias, and Adam Fabry (2017), *An Analysis of Antonio Gramsci's Prison Notebooks*. London: Routledge.
- Hestvik, Geir Arne (2020), *Conflict 2020 and Beyond: A Look at the Russian Bastion Defence Strategy*. Information paper, Norfolk: NATO: Combined Joint Operations from the Sea Centre of Excellence.
- Hill, Fiona, and Clifford G. Gaddy (2013), *Mr. Putin: Operative in the Kremlin*. Washington: Brookings Institution Press.
- Holland, John H. (1995), *Hidden Order: How Adpatation Builds Complexity*. New York: Basic Book.
- Ilkhanipor, Ali and Somayeh Bahrami (2013), "The Impact of the Energy Factor on Russia-EU Relations", *The Journal Of Economic Studies and Policies*, Vol. 19, No. 81, pp. 29-58 [in Persian].
- Jackson, Robert, and Georg Sørensen (2013), *Introduction to International Relations: Theories and Approaches*. 5th Edition. Oxford: Oxford University Press.
- Kavalski, Emilian, (2015). *World Politics at the Edge of Chaos*. Albany: SUNY Press.
- Lavrov, Anton (2010), *Timeline of Russian-Georgian Hostilities in August 2008*. In *The Tanks of August*, by Ruslan Pukhov, 37-76. Moscow: Centre for Analysis of Strategies and Technologies.
- Levy, Jack S. (1983), *War in the Modern Great Power System*. Lexington: University of Kentucky Press.
- Lupton, Danielle L. (2020), *Reputation for Resovle: How Leaders Signal Determination in International Politics*. Ithaca: Cornell University Press.

- Mansfield, Edward D., and Jack Snyder. (2004), Democratic Transitions and War. In *Understanding International Relations: The Value of Alternative Lenses*, by Daniel J. Kaufman, Jay M. Parker, & Patrick V. Howell, 395-408. Boston: McGraw Hill.
- Morrow, James D. (1994), *Game Theory for Political Scientists*. Princeton: Princeton University Press.
- Neustadt, Richard E., and Ernest R. May. (1986), *Thinking in time: The uses of History for Decision Makers*. New York: The Free Press.
- Neumann, Iver B. (2013), Russia in International Society Over the *longue durée*: Lessons From Early Rus' and Early Post-Soviet State Formation. In *Russia's Identity in International Relations: Images, Perceptions, Misperceptions*, by Ray Taras, 24-41. New York: Routledge.
- Peck, Michael (2020), Want to Learn How the Pentagon Works? Then Play This Board Game. *Foreign Policy*.
- Peterson, Bo. (2013), Mirror, mirror...Myth-making, self-images and views of the US 'Other' in Contemporary Russia. In *Russia's Identity in International Relations: Images, perceptions, misperceptions*, by Ray Taras, 11-23. London: Routledge.
- Putin, Vladimir, Nataliya Gevorkyan, Natalya Timkova, and Andrea Kolensnikov (2000), *First Person: An Astonishingly Frank Self-Portrait*. Translated by Catherine A. Fitzpatrick. New York: Public Affairs.
- Regehr, Ernie (2020), Military Infrastructure and Strategic Capabilities: Russia's Arctic Defense Posture. In *The Arctic and World Order*, by Spohr Spohr, Daniel S. Hamilton, & Jason C. Moyer, 187-218. Washington: Brookings Institution Press.
- Sabbaghian, Ali & Rassoli, Roya (2020), "Stability Analysis of Russia-EU Energy Relations after the Ukraine Crisis from Perspective of the Interdependence Theory", *Journal of Central Eurasia Studies*, Vol. 14, No.1, pp. 177-201. [in Persian]
- Stent, Angela E. (2019), *Putin's World: Russia Against the West and With the Rest*. New York: Twelve.
- Stoner, Kathryn E. (2021), *Russia Resurrected: Its Power and Purpose in a New Global Order*. New York: Oxford University Press.
- Waldman, Thomas (2013), *War, Clausewitz and the Trintinty*. Burlington: Ashgate Publishing.
- Zagare, Frank C. (2019), *Game Theory, Diplomatic History and Security Studies*. Oxford: Oxford University Press.
- Zysk, Katarzyna (2020), *Russia's Military Build-Up in the Arctic: to What End?* Occaissional Paper, Arlington: Center for Naval Analysis.